



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

جوهرهٔ هجوم کفر به «ادیان الهی»

- سازمان ملل

- منطق اصالت حسّ

- تکنولوژی

دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی

بسمه تعالی

جزوه حاضر گزارش جلسات استاد حجت الاسلام والمسلمین سیدمنیرالدین حسینی می باشد که در زمستان سال ۶۶ پیرامون نحوه برخورد با هجوم کفر بین الملل به انقلاب اسلامی به نقد و بررسی پرداخته اند.

والسلام علی من اتبع الهدی

۶۷/۱۲/۲۳

فهرست:

۹.....	نوار اول
۲۳.....	نوار دوم
۳۷.....	نوار سوم
۴۴.....	نوار چهارم
۵۸.....	نوار پنجم و ششم
۷۸.....	نوار هفتم

بسمه تعالی

نوار اول

فهرست نوار اول

- ۱- بررسی اشکالاتی که به جنگ دفاعی کنونی اسلام بر علیه کفر گرفته می شود
- ۲- وضعیت تصمیم گیری در اداره امور بشر چگونه است؟
- ۳- اساس ایجاد سازمان ملل برای چیست
- ۴- تأثیر سازمان ملل بر فرهنگ (ولایت بر فرهنگ)
- ۵- تأثیر سازمان ملل بر سیاست (ولایت بر سیاست)

بسمه تعالی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: موضوع بحث این جلسه بررسی اشکالاتی است که به جنگ دفاعی کنونی اسلام بر علیه کفر گرفته می شود، و ما به دنبال این هستیم که ببینیم این اشکالات چیست و آیا بالمره اشکالی وجود دارد یا خیر؟

ابتدائاً می خواهیم ببینیم که شرایط موجود چیست؟

در شرایط موجود فعلی باید دید که وضعیت تصمیم گیری در امر اداره امور بشر چگونه است؟ یعنی در بخش سیاسی، مدیریت بشر به چه نحوه انجام می گیرد. در ابتدا ممکن است که گفته شود مردم دنیا در امر

مدیریت آزاد هستند، هر قوم و قبیله و طایفه‌ای به یک سبک زندگی می‌کنند، فرهنگ خاص خود، خصوصیات جغرافیایی خاص خود و یک عقیده و ایمان خاص خود را دارا می‌باشند. لذا در نحوه اداره امور خویش آزادند.

عرض می‌کنیم که خیر این‌گونه نیست. در اثبات این مدعای خویش سازمان ملل را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم اساس ایجاد چنین سازمانی چیست. می‌خواهیم ببینیم اگر یک قوم و ملتی عضو سازمان ملل نباشند آیا می‌توانند با سایر ملل دیگر تماس بگیرند یا نمی‌توانند؟ آیا می‌توانند با دیگر کشورها معامله داشته باشند یا خیر؟ برای تماس گرفتن ملت‌ها با هم یک سری ضوابط تعیین شده که اگر کسی بخواهد با دیگران تماس حاصل کند بایستی از طریق آن ضوابط تعیین شده اقدام نماید. این‌گونه نیست که هر نوع تماس و به هر نحوه‌ای پذیرفته باشد، و هکذا در مورد خرید و فروش اجناس هم بایستی در چارچوبی که سازمان ملل آن را پذیرفته عمل نمایند. یعنی این‌گونه نیست که اقوام و ملل مختلف مانند سابق آزاد باشند و هر قومی به حسب تراضی خود با قوم دیگر، در هر موردی بتوانند با هم معامله داشته باشند، وارد شدن یک جمع از یک ملت به سایر کشورها بایستی طبق مقررات و قوانینی که سازمان ملل تعیین نموده صورت بگیرد، اگر کسی قصد اقامت در کشورهای دیگر را داشته باشد بایستی طبق ضوابطی که سازمان ملل تعیین نموده مقیم باشد.

(اگر کشوری به کشور دیگری تجاوز کند و به قتل و غارت پردازد نمی‌تواند ادعای حق خویش را بنماید مگر این‌که عضو سازمان ملل بوده و روابط موجود بین‌الملل را که آن سازمان معین کرده بپذیرد) حتی نمی‌تواند جلو نفوذ دشمن را بگیرد و دست آن‌ها را از تصرف خاک خود کوتاه کند مگر این‌که طبق موازین بین‌المللی عمل نماید. و یا اگر کشوری کشور دیگری را از بهره‌برداری منابع و منافع طبیعی و خدادادی‌اش محروم نماید کشور مورد هجوم نمی‌تواند ادعای حق خود را بنماید مگر در چارچوب ضوابطی که سازمان

ملل تعیین نموده است، سازمان ملل به این مورد رسیدگی نخواهد نمود مگر این که آن کشور توسط این سازمان به رسمیت شناخته شده باشد.

سازمان ملل یک دستگاه بسیار بزرگ و عظیمی است که دو چهره دارد یک چهره آن... و چهره دیگر آن چهره اختیاراتی است که به کمیون‌ها داده شده و این کمیون‌ها (سازمان‌های وابسته به خود را سیاست‌گذاری کرده و به رسمیت می‌شناسد در همین کمیون‌ها کمیونی که برای امنیت جهانی تعیین شده مدیریت امنیت جهان را به عهده کشورهای خاص واگذار نموده) بنابراین دزدهای جهان با هم متحدند و هرگز تحمل نمی‌کنند که کشوری عضو سازمان ملل نباشد و یا این که منافعی در یک نقطه از دنیا باشد و آن‌ها نتوانند از آن بهره‌برداری بکنند، شما نمی‌توانید جایی را پیدا کنید که مستقیم یا غیر مستقیم تحت یوغ سازمان ملل و دولت‌های تابعه آن نباشد.

حال می‌خواهیم ببینیم که سازمان ملل برای چه چیز مدیریت می‌کند؟ آیا مدیریت او جز برای ارضاء شهوات دنیوی می‌باشد آیا غرض دیگری دارند؟

اگر کسی به این خیال باشد که سازمان ملل بعد از جنگ بین‌الملل با هدف تأمین صلح و امنیت تشکیل شد و هدف این سازمان تنها تأمین صلح و امنیت جهانی است در این صورت جای این پرسش باز می‌شود که: مگر در جنگ بین‌الملل بر سر چه چیز دعوا بود؟ آیا دعوای بر سر دین بود؟ که گروهی به طرفداری از مسیحیت قیام کرده بودند و عده‌ای در دفاع از اسلام مقابل ایشان ایستاده بودند؟ یا این که جنگ بر سر دنیا بود؟ مسلماً جنگ بر سر مطامع دنیوی بود و بعد از غلبه و توافق و صلحی که پیدا شد، نظامی که به وجود آمد نظامی بود که در جهت مطامع دنیا درست شد.

این مطلب قابل دقت است که اگر ریشه حب و ولایت مادی شد یعنی توافق بر سر دنیا انجام گرفت حتماً در این صورت در مدیریت، شهوات اصل قرار خواهند گرفت، و لذا می‌بینیم که این کار شد یعنی اخلاق

موجود جهان به گونه‌ای درآمد که کلیه ادیان را مورد هجوم قرار داده است و این جز ثمره تشکیل سازمان ملل چیز دیگری نیست. به عبارتی سازمان ملل به صورت یک امکان بزرگ جهت منکوب نمودن باید و نبایدهای ادیان مختلف درآمد، و در این جهت تلاش شد که اعتقادات سایر ادیان تابع دین دنیاپرستی سازمان ملل درآمد و تدریجاً در این مکتب دنیاپرستی حل شوند، که تأثیرات آن در این زمینه بسیار بوده است.

در اولین قسمت به صورت ظاهر اعلام دموکراسی بر این اساس بود که بشریت در مرفه زندگی کردن مشترک است لذا ما می‌خواهیم زندگی کنیم و رفاه را بالا ببریم این در ظاهر امر بود، و در کنه این قضیه در حقیقت این مطلب وجود داشت که «در تنظیم امور عالم بایستی تعلق و علقه و پرستش دنیا اصل باشد» اگر در خطوط اساسی کمسیون‌های سازمان ملل دقت شود خواهید دید که چیزی جز اصل قرار گرفتن هوای بشر در امر مدیریت هدف دیگری وجود ندارد و نتیجه اصل قرار دادن هوا در مدیریت مبدأ این خواهد شد که شرافت اقوام و اعتقادات بر پایه اصل قرار دادن هوی قرار بگیرد.

در متن اصول اولیه این نوع مدیریت موضوعی به نام «آزادی عقیده و احترام به عقاید مختلف» وجود دارد این چگونه مدیری است که اعلام می‌کند «برای من تمامی عقیده‌ها محترم است» شما مدیری را فرض می‌کنید که می‌گوید: اگر دو نفر با دو عقیده مختلف نزد من بیایند، یکی اقرار به وجود خداوند بکند و دیگری منکر وجود حضرت حق بشود، این دو به یک نسبت برای من محترمند و از نظر من هیچ یک از این دو نفر بر هم ارجحیت ندارند.

معنای چنین مطللی این است که چنین مدیری در حقیقت اعلام می‌کند که دین من دین شهوت‌پرستی است اما شهوت‌پرستی از نوعی که دایم‌التزاید است، یعنی زمانی که کسی بگوید آن‌کس که اعتقاد به خدا دارد از نظر من محترم است و حق با اوست، در حقیقت جوهره چنین بیانی این است که اصلاً حقی وجود ندارد،

اگر از او سؤال شود که علت این برخورد شما با این دو فرد مختلف العقیده چیست؟ در پاسخ خواهد گفت: من به دنبال این هستم که بین این دو فرد نزاعی واقع نشود تا همه در خوشی و رفاه به سر برسیم، من نمی‌خواهم که قضیه خدا و قضیه مذهب علت نزاع باشد، بلکه ما در صورتی مانع افراد می‌شویم که بخواهند مخل در تنظیمات مادی و مانع رشد شهوات دنیوی بشوند، چنین افرادی دیگر برای ما احترام ندارند، این‌ها در این جا امنیت را بر هم زده‌اند. تزاخم عقیده‌ها ممکن است در نهایت موجب از بین رفتن یکی از این عقاید بشود این مشکلی نمی‌آفریند، اما زمانی که مشاهده بشود نظام تولید یا توزیع بشر به وسیله یکی از این دو در معرض خطر قرار گرفته و ممکن است که به این نظام صدمه وارد بشود، این جاست که قطعاً دستگاه امنیتی جهان مخل به این نظام را سر جای خود خواهد نشانند.

حال ببینیم خود این اعتقاد «مساوی بودن حقوق معتقدین به حق و معتقدین به باطل و محترم بودن هر دو گروه» از چه نظام و از چه انگیزه‌ای برمی‌خیزد؟

این انگیزه که می‌گوید: «اعتقادات در نظر من مساوی هستند» احترام و هویت سیاسی را برای چه چیز قایل است؟ آیا اعتماد داشتن به دنیا و بی‌اعتماد بودن به دین خود یک عقیده نیست که از نظر پیروان این عقیده همه عقیده‌ها قابل احترام هستند؟ آیا پیروان عقیده‌ای که بت پرست و خداپرست را مساوی می‌دانند خود بر سر دنیا با هم اتفاق ندارند؟

این خود یک مذهب مادی است اما نه در شکل سابق آن که به صورت بت پرستی وجود داشت، در این آیین جدید تمامی خواص ماده پرستیدنی است و پرستش می‌شود، که در شکل اجتماعی آن به صورت پرستش شهوات متجلی می‌گردد.

این که این‌ها برای زندگی بشر یک متن و یک محور معین می‌کنند که همه افراد حول این محور بچرخند دلیل این کار چیست؟ آیا برای چرخاندن بشریت حول چنین محوری تنظیم نظام نمی‌شود؟ آیا برای تنظیم

نظامی که همه را حول محور بالا بردن قدرت تمتع مادی می‌چرخاند چه نحو توزیعی امکان‌پذیر است؟ آیا در این توزیع قدرت سیاسی همه به یک نحو است؟ و یا این‌که در نظام حاکمیت شهوت و پرستش دنیا این طبیعی است که تنازع بر سر دنیا وجود داشته باشد؟

آیا توزیع قدرت و آرایش سازمان ملل به همه به اندازه مساوی قدرت می‌دهد یعنی آیا سازمان ملل که معتقد است تمامی عقیده‌ها محترمند آیا به صاحبان عقیده‌ها متناسب با عقایدشان قدرت می‌دهد؟ یعنی آیا به هر عقیده‌ای به یک نسبت قدرت می‌دهد؟ یا این‌که خیر این یک نظام است (سازمان ملل) که در ابتدای امر دین را از صحنه خارج می‌کند و در قسمت بعد به توزیع اختیارات می‌پردازد؟

حال ببینیم نظام توزیع اختیارات چیست و در تنظیم ضوابطی که اختیارات را آرایش داده و تقسیم می‌کند، چه چیزی اصل است؟

آیا اکنون که نزاع بر سر دین نیست بر سر دنیا هم نزاع واقع نمی‌شود؟^۱ اگر بر سر دنیا هم نزاع واقع می‌شود بنابراین مجبورند که برای این مطلب یک ضابطه و یک دین جدید درست کنند، اما ضوابطی که بر اساس ادیان نباشد. چرا چنین می‌گوییم؟ دلیل آن این است که اصل اولیه تساوی عقاید بود، بنابراین در این‌جا بایستی خودمان فکر کنیم و ضابطه درست کنیم، اما این ضابطه را بر مبنای چه ارزشی پایه‌گذاری کنیم؟ چه نظام ارزشی بایستی پشتوانه این تنظیم ضوابط مدیریت و ولایت و سایر تقسیماتی که در توزیع اختیارات است باشد؟

ضوابط و نظام ارزشی حاکم بر سازمان ملل مجبور است، اخلاق مادی و رشد دائم‌التزاید ماده را اصل قرار دهد ولو این امر به قیمت خرد شدن و از بین رفتن جمعیت‌ها و عقاید آنان تمام شود، بنابراین مبنای دومی

^۱ این‌ها معتقدند که واقعیت غیر از حقیقت است و مقصودشان از اعلام چنین مطلبی این است که بگویند حقیقتی را که شما به صورت تخیلی مطرح می‌کنید، چنین حقیقتی وجود ندارند. حقیقت همین است که موجود است.

پیدا می‌شود که در ابتدا ظهور آرامی داشت. حال به مرتبه دوم که رسید با ظهور شدیدتری خود را ظاهر می‌نماید. در ابتدا می‌گفت «بیاید بر سر دنیا با هم صلح کنیم» حالا می‌گوید «بیاید بر سر دنیا با هم ضابطه درست کنیم» آیا نتیجه این مطلب غیر از این است که هر کس تحرک مادی او شدیدتر و شیفتگی‌اش به شهوات بیش‌تر باشد نزد ما گرامی‌تر است؟

بنابراین این قول که «همه عقاید نزد ما مساوی است» دروغ محض است. این در پله اول برای فریب دادن افراد قرار داشت، کسی که شدت مادیش بیش‌تر باشد طبیعتاً نسبت به عالم دنیا تحرکات قوی‌تری دارد. لذا بر سر دنیا بی‌خوابی‌های طولانی خواهد داشت، و زحمات چندین دهه را برای این امر تحمل کرده است، چنین فردی حتماً دارای قدرت عمل‌کرد مادی بیش‌تری خواهد بود، لذا تا تحرک روحی و ذهنی و عینی چنین فردی بر سر دنیا زیاد نباشد که در دنیا جلو نخواهد افتاد، هر کس علاقه‌مندی بیش‌تری به دنیا نشان دهد قدرت مادی بیش‌تری متناسب با چنین نظامی به دست خواهد آورد، حال شما ببینید که لازمه این نظام مدیریتی که این‌ها درست می‌کنند این است که اگر ما نتوانستیم رقیب را از بین ببریم او را در منافع خود شریک می‌کنیم اگر نتوانستیم چین را در روسیه منحل کنیم او را هم در حق «وتو» شریک می‌کنیم، این حق «وتو» که در ابتدای کار محدود شده بود، و حال، دیگری را هم برای این امر می‌پذیرند صرفاً به خاطر داشتن قدرت مادی است. البته برای این پذیرش هم ضابطه وجود دارد و آن هم این است که بایستی بپذیرند که مدیریت بایستی بر اساس ماده باشد، آیا احترام سیاسی و ضوابطی را که برای این‌ها قرار داده‌اند که این چند عضو حق «وتو» دارند و آراء آن‌ها محترم است جز برای این است که این‌ها بهتر بتوانند حاکم باشند؟ عضویت دائمی در شورای امنیت و حق و تو برای چیست؟ این سازمان برای جلوگیری از تخلفات کشورهای متخلف یک نحوه حقوق مخصوص به خود تدوین کرده است که طبیعتاً غیر از حقوقی است که در ادیان مطرح گردیده است، زمانی که بین دو کشور یک اختلاف یا نزاع واقع می‌شود، کمیسیون رسیدگی

به تخلفات از چه موازین و معیارهایی برای رفع این اختلافات استفاده می‌کند؟ آیا این معیارها غیر از معیارهایی است که سازمان ملل تهیه و تنظیم و دیکته نموده است، و این‌جا دیگر هیچ ملتی نمی‌تواند اعتراض کند که چرا رسیدگی به مسئله ظلم و اجحافی که به من شده بود و تو گردید. از نظر شورای امنیت محکوم شدن چنین ملتی حق است. قضاوت سازمان ملل بر اساس ادیان الهی و این‌که حکمی که می‌دهند متفق‌الیه همه ادیان باشد، نیست، بلکه قضاوت آنان بر اساس ضوابطی است که خود تشخیص داده‌اند که این ضوابط مخصوص زندگی جمعی و رشد رفاه مادی بشر می‌باشد، از نظر آنان هر آن‌کس که در جنگ سیاسی و یا جنگ نظامی در امور دنیوی پیروز است همان قدرتمند است.

آیا جنگ سیاسی جز بر سر تهدید و تطمیع مادی بر سر چه چیز ممکن است واقع شود؟ آیا در جنگ سیاسی که آراء را تخصیص می‌دهند وعده به بهشت و خوف از عقاب الهی جایی دارد؟

حقوقی که بر اساس تهدید و تطمیع نوشته می‌شود چه حقوقی است؟ آیا حقوقی که بالمره صحبت از حکم خدا و آخرت را قابل ذکر نمی‌داند بر اساس کفر به خدا و آخرت است یا بر اساس پذیرش خدا و آخرت؟ بنابراین آیا شورای امنیت در عالم حافظ کفر است یا حافظ ادیان؟ و یا این‌که به خاطر حفظ کفر مهاجمه بر ادیان دارد؟ آیا می‌توان گفت که در این مورد بی‌تفاوت است؟

آیا سازمانی را که حق و باطل را بر اساس دنیا تشخیص می‌دهد می‌تواند نسبت به ادیان مهاجم نباشد؟ تمامی ادیان حقانیت را در اطاعت از حکم خدا و رشد متناسب با جهتی که خداوند قرار داده می‌دانند، به عبارتی حق و باطل میزان می‌خواهد تا بتوان گفت که یک مطلب به چه میزان حق و به چه میزان باطل است، غلبه سیاسی یا غلبه نظامی مادی مبدأ شناسایی حق و حق بودن در هیچ یک از ادیان الهی نیست.

از به رسمیت شناختن هویت‌های سیاسی در خصوصیت مرزهای سیاسی جغرافیایی تا برسد به رسمیت شناخت میزان قدرت یک کشور و یک ملت نسبت به کشور و ملت دیگر، این‌ها همه مرز است، یعنی گاهی

است که مرزهای جغرافیایی در سطح زمین مطرح می‌شود که از یک نقطه معین تا حد دیگری نشان‌دهنده مرز بین کشورها است و گاهی است که وفا به قراردادهایی که بسته شده به عنوان مرز سیاسی شناخته می‌شود، یعنی در نظام توزیع قدرت هر کشور به اندازه‌ای که آن کشور بتواند خود را در خوف و طمع دنیایی اثبات نماید معین می‌شود و این میزان و ملاک حقانیت است نه چیز دیگری. اگر عقیده یک صاحب عقیده را هم رعایت کنند صرفاً به این لحاظ است که اگر آن عقیده رعایت نشود، عدم رعایت این عقیده به دنیای آن‌ها ضرر خواهد رساند. اگر به گانندی احترام می‌گذارند برای این است که بتوانند درصد مزاحمت او را کم کنند تا به تدریج در نظام آنان منحل شود، این پایگاه احترام این‌ها است. این که بشر بر این متفق شود که پرچمی بالای سر اوست که احترام او را نگه داشته، این احترام به دنیاست. این تنها اعلام استغنا نسبت به وحی و دین و خدا نیست، بلکه این اعلام پذیرش کفر و سرپرستی آن نسبت به ادیان است.

وجود نمونه‌های عینی مربوط به مطالبی که عرض شد نمایان‌گر ریشه فلسفی این مطلب است که حب نسبت به دنیا بر حکومت کلی جهان مسلط است، یعنی دقیقاً معنای این آیه مبارکه «والذین کفروا اولیائهم الطاغوت» در آیت‌الکرسی روشن می‌سازد که طاغوت و طغیان بر خدا ولی این‌هاست، ولایت این‌ها بر پایه سرکشی بر خدا قرار دارد، این‌ها مصداق بارز «هل انبئکم بالاحسرین اعمالا الذین ضل سعیم فی الحیوه الدنیا» می‌باشند، خداوند می‌فرماید آیا می‌خواهید بدترین اعمال را به شما نشان بدهم. آن‌هایی که بدترین اعمال را دارند که تمام تلاش خود را نسبت به حیات دنیا کردند و گمان می‌کنند که کار خوبی را انجام می‌دهند.

مگر کفر در شکل دیگری هم امکان وجود دارد، کلیه مراتب کفر و الحاد اصولاً بر همین اساس است، لذا می‌خواهم عرض کنم، سازمان ملل ولایتی است که عصاره همه کفرها را در بردارد. مگر کفر چیزی جز

پرستش مظاهر ماده در مقابل پرستش خدا و ایمان به دنیا در مقابل ایمان به آخرت و غیب است؟ سازمان ملل اظهر مصادیق و پیچیده‌ترین مصادیق کفر است.

این‌ها هم در باب فرهنگ اعمال ولایت می‌کنند و هم در باب سیاست و هم در باب اقتصاد.

قسمت اول: ولایت بر فرهنگ

در فرهنگ الگویی که برای نظام آموزش جهان وجود دارد چه الگویی است؟

الان در تمامی کشورهای دنیا مدارج ابتدایی، متوسطه و دانشگاه ولو ظاهراً با هم اختلافاتی جزئی داشته باشند بدین منظور قرار داده‌اند که از طریق آن‌ها اطلاعات مشترکی برای همه بشر برای ورود به تحقیقات وضع شود، و بعد برای تحقیقات یک روش مشترک و اهداف مشترک قرار داده‌اند تا هر تحقیقی در هر جای عالم بخواهد واقع شود برای این‌که به رسمیت شناخته بشود ناچاراً این مدارج و مراحل را طی کند.

پایه اطلاعات، روش اطلاعات و اهداف آن‌ها همه مشترکند، حال این اهداف مشترک برای حل شدن کدام نیاز بشر است؟ آیا آن نیاز مشترکی را که معین کرده‌اند جز برای این است که ولایت مادی بشر بر فکر حاکم شود؟ آیا این مطلب به معنای حکومت ولایت مادی بشر بر فکر وی نمی‌باشد؟ آیا پذیرش روش اصالت حس برای یک تحقیق، غیر از پذیرش ولایت مادی چیز دیگری است؟ چگونه است که اگر در جامعه‌شناسی از مبنای مخالف آنان صحبت شود، از نظر آنان علمی نیست اما اگر طبق روش آنان بر مبنای اصالت حس جامعه‌شناسی بحث شود این علمی است؟ آیا این که برای فلسفه‌ها و منطقی‌ها درجه و رتبه قایل می‌شوند، به معنای پیروی از یک فلسفه و منطق خاص نیست؟ چرا مطالب دیگران را فرض و ذهنی تلقی کرده و آن‌ها را مردود می‌شمارند؟

چرا مطلبی از نظر اینان پذیرفته و متلقی به قبول است که در راستای کلی روش تحقیق آن‌ها باشد هر چند دارای فرم‌های مختلفی باشد؟ این بر چه اساس و مبنایی است؟ این‌ها معتقدند که جامعه‌شناسی‌شان در

جهت رفاه بشر قدرت عملکرد عینی دارد و لذا بر اساس همین جامعه‌شناسی نظام مدیریت ساخته و با همین نظام مدیریت است که اقتصاد را می‌سازند و تأثیرات مادی را به سمت مطلوب خود هدایت می‌کنند. معنای این حرف این است که اگر طرف مقابل هم پیدایش ادیان را مادی فرض کند و وجود نهادها و روابط اجتماعی را مادی فرض کند در این صورت قدرت مدیریت و اداره را خواهد داشت. وقتی که روان‌شناسی بر اساس اصالت حس و قوانین ماده پی‌ریزی می‌شود و به دنبال این است که قوانین مادی را کشف کند این به این معناست که اعتقاد به ادیان و پرورش باورهای افراد و جامعه همه مادی هستند. آیا دین باطلی را سراغ دارید که شدیدتر از این آیین با ادیان برخورد نماید؟

آیا در بخش فرهنگی و هجوم به اسلام و اعتقاد یک جامعه، هجوم و ادعای باطل میرزا علی محمد باب نجس بدتر است یا هجوم و ادعای استاد دانشگاهی که از کرسی رسمی دانشگاه اعلام می‌کند که خاصیت «باور» خاصیتی مادی مثل خاصیت سیب و گوجه‌فرنگی و... است. دردناک‌تر این که حرف و ادعای او را به لحاظ استاد دانشگاه بودنش همه می‌پذیرند و قبول می‌کنند. کدام یک از این دو بدترند؟!

جامعه‌شناسی و روان‌شناسی تنها در ایران چنین وضعیت را ندارند، بلکه در تمام دنیا کتبی به رسمیت شناخته می‌شوند که همین مضامین و محتواها را داشته باشند. حتی این‌ها معنویاتی را هم که برای هندی‌ها و بودایی‌ها و... ذکر می‌کنند این معنویات را به یک معنا جزئی از خواص ماده ذکر می‌کنند.

توجیه این‌ها از صیانت ذات و شرافت بشر توجیهی است بر اساس ماده. آیا این غیر از هجوم به اعتقاد است؟ باید دید فرهنگ مدیریت موجود چه چیزی را در فرهنگ بودن برای آموزش و پرورش عناصر به رسمیت می‌شناسد؟ آیا این‌ها چه عنصری را برای کارشناسی امور سیاسی انتخاب می‌کنند؟ آیا یک سفیر از نظر این‌ها چه خصوصیتی را بایستی دارا باشد؟

در حال حاضر تمامی کسانی که بر کشورهای دنیا از هر عقیده و هر نژاد و هر منطقه جغرافیایی مدیریت می‌کنند تمام این مدیران و کارشناسان سیاسی دوره حقوق سیاسی و فلسفه سیاسی دیده‌اند و همان جامعه‌شناسی و همان روان‌شناسی را خوانده‌اند. یعنی ادبیات مدیران جهان از داخل مناطق و کشورهای مختلف تا درون خود سازمان ملل یک ادبیات واحد است. ادبیات اصطلاحی آنان که ادبیات زبان مدیریت و زبان محاسبه برای صحبت کردن با طرف مقابل‌شان است ادبیات مشترک است که همه به کار می‌گیرند. در این‌جا منحصرأ و منحصرأ نظام جمهوری اسلامی ایران است که از ناحیه دین صحبت می‌کند، و الا بقیه همگی زمانی که می‌خواهند میل طرف مخاطب خود را جلب کنند و با آنان مذاکره کنند آن‌ها را از موضع اطلاعاتی که در فلسفه علوم سیاسی خوانده‌اند مورد خطاب قرار می‌دهند. به عبارتی این‌ها وضع ملت و نماینده‌ای که در آن‌جا حضور دارد را با منطق اصالت حس ارزیابی می‌کنند. آیا این امر بدون علت و صرفأ اتفاقی واقع شده است؟ آیا این بر سبیل اتفاق است که همه مدیران عالم برای مفاهمه با هم از یک مشی خاص تبعیت می‌کنند؟ مدیران جوامع امروز چه در داخل کشور خودشان و چه در خارج از کشور خود چه برای گفتن حرف فرهنگی یا حرف سیاسی و یا اقتصادی خود از یک زبان مشترک استفاده می‌کنند. این زبان مشترک چیست؟ آیا وجدان مذهبی و اعتقاد به عالم غیب و اعتقاد به خداست یا اعتقاد به ماده؟ شما در سراسر عالم در بین کشورهایایی که عضو سازمان ملل هستند ملاحظه می‌کنید که همگی یک زبان مشترک را در امور خرد به کار می‌گیرند و با یک وجه مشترک است که مفاهمه می‌کنند. چرا این‌ها قدرت تفاهم با هم را دارند؟ مبنای ادبیات آن‌ها چیست؟ آیا اطلاعات این‌ها به یک نحوه و به کمک یک منطق هماهنگ نشده است؟ آیا این منطق، منطق اصالت حس نیست؟ آیا اصالت ماده نقطه مقابل اعتقاد به ماوراء ماده و عالم غیب و خداوند نیست؟ آیا این منطق اصالت حس منطق هجوم به دین حق نیست؟ آیا این منطق اصالت حس نیست که فرهنگ مدیریت جهان را در یک جهت واحد به حرکت درآورده است؟

جهت فرهنگ یا یکی بیش‌تر نیست و یا متعدد است. در صورتی که متعدد باشد پیدایش یک رأی چگونه است؟ به هر دلیلی که این‌ها یک رأی را بر دنیا حاکم می‌کنند به همان دلیل باید پذیرفت که جهتی که حاکم است یکی است و آن دنیا و منطق دنیاپرستی است.

قسمت دوم: ولایت بر سیاست

حال ببینیم مدیریت این‌ها در باب سیاست چیست؟

این‌ها وقتی که در باب سیاست اعلام می‌کنند که زندان‌های مجرمین سیاسی باید این وضعیت را داشته باشد در حقیقت در امور داخلی کشورها دخالت کرده، آن‌ها را مورد حمله قرار داده و تخطئه می‌نمایند. می‌آیند و حقوق بشر درست می‌کنند. شما در حال حاضر اگر بگویید که قانون قصاص باید اجرا بشود ببینید که چه هیاهویی در دنیا به راه می‌افتد. آیا این به معنای نفوذ حقوق سیاسی سازمان ملل در داخل نظام ارزشی ملت‌ها نیست؟ اما در مقابل، جاسوسی کردن در چارچوب روابط بین‌المللی قابل قبول، مطلوب و پذیرفته شده است. یعنی یک حقوق سیاسی وضع می‌کنند و بر اساس این حقوق سیاسی است که به رسمیت می‌شناسند یا از رسمیت می‌اندازند. حاکم می‌کنند یا محکوم. الان اگر ما بخواهیم در سراسر جهان از کلمه توحید دفاع کنیم آیا سازمان ملل چنین مطلبی را از نظر سیاسی می‌پذیرد و حق می‌داند و یا این را دخالت در سرنوشت ملت‌های دیگر می‌شناسد و ظلم می‌داند؟

بسمه تعالی

نوار دوم

فهرست نوار دوم

۱- تأثیر سازمان ملل بر سیاست (ولایت بر سیاست)

۲- تأثیر سازمان ملل بر اقتصاد

۳- هجوم سازمان ملل از پایگاه اقتصاد به اعتقاد و اندیشه اسلامی و کیان سیاسی و اموال مسلمین

الف: از طریق کارخانه

ب: از طریق نظام اعتبارات

بسمه تعالی

آن‌ها دخالت کرده‌اند که یک اصول سیاسی خاص را بر جهان حاکم کرده‌اند. یعنی در بخش سیاسی به رسمیت شناختن حکام بی‌دین را با ضوابطی که سازمان ملل درست کرده، دخالت در سرنوشت ملت‌ها نیست و دفاع از عقاید است، ولی اگر ما در هر یک از مناطق کشور بخواهیم از اسلام دفاع کنیم، دنیا بر علیه ما می‌ایستد و می‌گوید شما در امور ملت‌ها دخالت می‌کنید. ما حق نداریم به آن‌ها بگوییم شما چرا دخالت می‌کنید و می‌گویید بی‌دینی را به رسمیت می‌شناسیم. اگر بناست تو دخالت نکنی و ما هم دخالت نکنیم، تو هم دیگر به رسمیت نشناس. به رسمیت شناختن مرزهای سیاسی، جغرافیایی و قوه‌های خاصی را که بر اساس مدیریت مادی در آن کشورهاست، دخالت در سیاست این کشورها

نیست؟ یک نفر یک جا کودتا می‌کند فردا صبح اگر کشورها او را به رسمیت بشناسند و نهایتاً سازمان ملل و کسانی که آن‌جا حق وتو دارند او را به رسمیت بشناسند آن کودتا به نتیجه می‌رسد این دخالت در حق ملت‌ها نیست؟

از تلگراف تبریک زدن‌هایشان دخالت در سرنوشت کشورهاست و تثبیت قوه خاصی در آن منطقه است تا برسد به انقلاب و کودتا و جشن‌های انقلاب یا چیزهای دیگر! این‌ها دخالت‌های سیاسی در آن‌جاست، ولی ما تا می‌خواهیم نسبت به ادیان حرف بزنیم و تصرف کنیم و معتقدین را کمک کنیم، می‌گویید این‌ها در سرنوشت ملت‌های دیگر دخالت می‌کنند.

قسمت سوم: ولایت بر اقتصاد:

آیا از طریق بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و کمیسیون توسعه و عمران، دخالت کشورها را در کشورهای دیگر شکل نمی‌دهند؟ یعنی وقتی یک کشور طلب قرض می‌کند کشور قرض دهنده پول را در صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی می‌گذارد و کشور قرض گیرنده تقاضای قرض می‌کند. آن‌ها می‌گویند ما به شما قرض می‌دهیم ولی مشروط به این‌که معلوم شود شما چگونه بازپرداخت می‌کنید، چگونه بازپرداخت می‌کنید یعنی دنبال این است که چگونه هزینه می‌کنید که چگونه پرداخت کنید، نحوه هزینه کردن را سؤال می‌کند برای نحوه بازپرداخت. باید یک مرکز به رسمیت شناخته شده‌ای تأیید کند که شما می‌توانید پرداخت کنید. آن‌جا به رسمیت شناخته شده هم می‌گوید باید یک‌جا به رسمیت شناخته، هزینه کردن شما را تأیید کند. باید طرح و پروژه شما مورد تأیید فلان شرکت‌ها باشد. آن شرکت‌ها هم می‌گویند ما تأیید می‌کنیم در صورتی که قابلیت‌های لازم را یک شخصیت حقوقی بین‌المللی برای ما تثبیت کند. پول را اگر می‌خواهید بگیرید باید فلان شرکت برای شما راه آهن

ایجاد کند. کسانی که برای ما شناخته شده نیستند، ما قبول نداریم که آن‌ها با این پول راه آهن بکشند و درآمدی داشته باشد و بعد بازپرداخت شود. عملاً این پول از خود شرکت‌های خارجی تحت پوشش سازمان ملل به خود شرکت‌های خارجی پرداخت می‌شود. اگر قرار است در ایران راه آهن بکشند، و پول این را آمریکا می‌خواهد به عنوان قرض بدهد، باید یک شرکت آمریکایی، فرانسوی یا انگلیسی که دست‌هایشان توی دست هم است این پول را بگیرند تا آن‌جا خرج کنند. بعد در بازپرداخت پول نیز ربا و سود می‌گیرند. هم خود پول راه دوری نرفته و در آن جیب دیگرشان رفته و هم منافع آن را طوری حساب می‌کنند که ایجاد جاده‌ای که مواد خام این کشورها دست شرکت‌های خودشان می‌رسد، فقط خودشان دخیل باشند. یعنی در حقیقت یک عمل تأسیساتی برای خودشان می‌کنند که به نرخ این عمل تأسیساتی برای خودشان، هزینه‌های دیگر باید پردازند و در نهایت معاد نشان را تقدیمشان کنند. علاوه بر نفوذ فرهنگی و سیاسی که در کنار آن هست اگر معدن هم به درد آن‌ها نخورد که اصلاً راه آهن نمی‌کشند یعنی در مفید بودن برای آن‌هاست که راه آهن برای ما لازم شناخته می‌شود.

هر تکنیکی را این‌ها می‌دهند تا در محاسبه به نفع خودشان بچرخد و اضافه هم نیاورد و یا اگر اضافه می‌آورد، به صورت مداوم نباشد، بلکه اضافه مقطعی باشد. یک وقت کسی صد میلیون ربا قرض می‌دهد و می‌گوید این صد میلیون را می‌دهم و در عوض صد و بیست میلیون هم می‌گیرم، شرط آن هم این است که دوست من این صد میلیون را از تو بگیرد و در فلان جا خرج کند تا علی‌الدوام سود به دست من برسد، از سود مرکب به مراتب بدتر. شما یک شأن از شئون زندگی اجتماعی مادی ما را پیدا کنید که اسیر دست آن‌ها نباشد و مصرف کننده و تقویت کننده آن‌ها نباشیم، البته در وقتی که نظام، نظام اسلامی نباشد. یعنی با این فرض که نظام اسلامی نباشد شما یک شأن را پیدا کنید. تولید، توزیع مصرف، و ساختار این سه بخش در دستگاه آن‌ها و با حقوق آن‌ها می‌چرخد.

در دستگاه کفار، ولایت بر اقتصاد معنا و مفهومش به عنوان یکی از بخش‌ها نیست. سرش این است که گفتیم کفر دل‌خوش به این دنیاست بنابراین از نظر فطرت و خلقت جهان و سرشت آدم و بافتی را که خداوند تبارک و تعالی قرار داده است. آثار مادی قطعاً اصل در حرکت انسان نیست و لکن برای انسانی که ضد فطرت، ضد بافت و سرشت عالم انتخاب کرده پرستش هوای نفس را، آثار این دنیا و مشتی‌ها نفس برایش اصل قرار می‌گیرند. بنابراین ماده پرستی موجب می‌شود که اقتصاد نقش اصولی و اساسی در تهاجم کفار به مسلمین داشته باشد. بر این اساس نه تنها ملاحظه خواهید فرمود که خود اقتصاد اسلامی یعنی منابع طبیعی و نیروی انسانی مورد هجوم قرار می‌گیرد بلکه فاصله از همه جوانب انسان از اعتقاد، فکر، قدرت بدنی را به دنبال دارد و باعث سلطه سیاسی هم خواهد شد. چون اصل بحث بنا بود ببینیم آیا وضعیت موجود هجوم است یا خیر؟ در وضعیت موجود اول ملاحظه کردیم تا ببینیم سازمان ملل چیست و بعد این که سازمان ملل تأثیرش بر فرهنگ، سیاست و اقتصاد چیست الان در قسمت سوم یعنی اقتصاد هستیم، در این قسمت عرض می‌کنیم هجوم فقط بر قدرت مادی نمی‌کند بلکه از پایگاه اقتصاد، هجوم به اعتقاد، هجوم به اندیشه اسلامی، هجوم به کیان سیاسی مسلمین و هجوم به اموال مسلمین به همه این‌ها هجوم می‌کند، این را فعلاً باید تشریح کنیم.

برای تشریح این مطلب لازم است که یک مثال عرض کنیم، کفار یعنی سازمان ملل که مبنایش بر اساس کفر است طغیانش بر خداوند متعال را چگونه از پایگاه اقتصاد به دو پایگاه دیگر و در نهایت از پایگاه اقتصاد به اعتقاد به خدا هجوم می‌آورد و هجوم آورده است. در این بخش یک مثال عرض می‌کنیم.

کارخانه، این مثال یک مثال عینی است، یک قطب توسعه اقتصادی یعنی یک کارخانه بزرگ، یک مرکز تولیدی بزرگ در اقتصاد، ببینیم نقش این در اقتصاد چیست؟ چه کارهایی را انجام می‌دهد و چه تصرفاتی در جامعه می‌کند، توجه که می‌کنید می‌بینید که یک کارخانه ابتدائاً کارهای مختلف و متفاوتی

را انجام می‌دهد، که این کارهای مختلف در این کارخانه که در نظر ابتدایی و ساده‌اندیشانه صنعت خود کارخانه بررسی می‌شود ولی کنه آنرا بعداً عرض می‌کنیم، این صنعت تعلق انسان به ماده است که در این شکل در ابزار متجلی می‌شود و پس از ابزار، بار دوم در روابط انسانی ملاحظه می‌کنیم که این صنعت کارخانه چه ربطی دارد به این که هجوم کفار باشد، آیا کارخانه یک چیز مستقلی است که اندیشه بشری به آن رسیده است یا چیزی است که به دلیل دل‌بستگی شدید بشر به دنیا و کفر او نسبت به خدا، خود کارخانه درست شده است؟ در این شکل و شمایل موجود کارخانه یک ابزاری است که کارهای مختلفی را در بخش‌های مختلف انجام می‌دهد. هر بخشی ظرفیتی را که از نظر مواد مصرفی و از نظر نیروی کار در شکل‌های مختلف تخصیصی به خودش تخصیص می‌دهد مختلف است، این‌ها هماهنگ می‌شوند به صورت یک سازمان به صورت یک واحد به گونه‌ای که اگر هر بخشی کم‌تر از ظرفیت کار کند سایر بخش‌ها مربوط به آن بخش می‌شوند و کار کارخانه ناقص می‌ماند. یعنی در صورتی کار کارخانه می‌تواند به خوبی انجام شود و در صورتی در کارخانه بسته نمی‌شود که هر بخش به اندازه ظرفیت خودش در موقع و زمان هماهنگ کار کند. هماهنگی بین بخش‌های مختلف یک کارخانه امری ضروری و اجتناب ناپذیر است به عنوان یک مجموعه که کارهای مختلفی موجب پیدایش یک نتیجه و یک اثر در نهایت می‌گردد. یعنی یک کالا از قطعه‌های مختلف و آلیاژهای متفاوت درست شده که باید همه آن‌ها در تمام ظرفیت خوب کار کنند تا وقتی به نتیجه مطلوب برسد.

قسمت دوم: کارخانه وقتی می‌تواند کار کند که مواد هماهنگ با قدرت حرکتش به آن برسد و کالای تولید شده آن هم به فروش برسد. این هماهنگی بین مواد، تولید، مصرف چه چیزی را در جامعه می‌آورد؟ آن خصلت تمرکزی کارخانه را از شکل درون یک محدوده و یک مکان به برون این محدوده سرایت می‌دهد. کارخانه در صورتی می‌تواند به صورت سازمانی کار کند که شبکه توزیع و فروش و

.....

رساندن آن به مصرف و نرخ‌ی که برای مصرف هست و قدرت خرید مصرف‌کنندگان هماهنگی با عمل‌کرد کارخانه داشته باشد. بنابراین از یک توزیع منظم باید برخوردار باشد و نیز از یک مصرف منظم، یعنی توزیعی هماهنگ با کارخانه و نیز مصرفی هماهنگ با کارخانه. هر گاه نرخ کالا در مکان‌های مختلف توزیع که به دست مصرف‌کننده می‌رسد طوری نباشد که مصرف‌کننده را در یک انحصار قرار دهد و تمایلات مصرف‌کننده را هدایت کند، اگر قدرت هدایت تمایلات مصرف‌کننده را شبکه توزیع نداشته باشد توزیع دچار تشتت می‌شود. بنابراین پیدایش شبکه نمایندگی با نرخ مشخص به هدف ایجاد و کنترل تمایل مصرف‌کننده لازم است.

این حرکتی که در توزیع لازم است و این حرکتی که در تولید لازم است نمی‌تواند از سایر کارخانه‌ها و مراکز تولید جدا باشد. هماهنگی عمومی، نه هماهنگی خاص که به صورت تمرکز سوسیالیستی باشد باید در بافت تولیدی یک کشور وجود داشته باشد و در بافت واردات یک کشور این هماهنگی عمومی وجود داشته باشد. بنابراین بودن یک قطب توسعه الزام می‌کند بقاء و رشد را و آن هم این مطلب را الزام می‌کند که دولت در وارد شدن کالا، در سیستم واردات و در نظام تولید، حمایت از قوت توسعه را بپذیرد و یک نظام برای مجموعه کارخانه‌ها در نظر بگیرد که در آن نظام، این کارخانه و سایر کارخانه‌ها این قطب توسعه و سایر قطب‌های توسعه، شرایط بقایشان تضمین شده باشد. علاوه بر این باید یک نظام در اعتبارات ایجاد کند که با حفظ و رشد قطب توسعه هماهنگ باشد.

نظام اعتبارات:

حالا هر گاه به این مطلب توجه کنید که نظام اعتبارات یک نظام حقوقی است در کشور که این نظام اعتبارات جزء شرایط اصولی حفظ و بقاء قطب توسعه است. پذیرفتن قطب توسعه (کارخانه) به عنوان یک اصل، لازم می‌آورد که به دنبال اصول دیگری پذیرفته شود شبکه نمایندگی و انحصار را بپذیرد،

کنترل مصرف داخلی و خارجی را بپذیرد، یعنی بپذیرد که واردات و تولیدات داخلی تحت یک شبکه باشد سازمان داشتن اعتبارات را هم بپذیرد. اعتبارات یعنی چه؟ یعنی پول‌هایی که در کشور قرض داده می‌شود باید یک جا باشد و با یک سیاست قرض داده شود. اعتبارات تولیدی، توزیعی، مصرفی باید هماهنگ با کارخانه و قطب توسعه باشد. علاوه بر این، قوانین شرکت که از طریق دیگری ثروت را جذب می‌کند، باید هماهنگ با کارخانه انجام بگیرد. لازمه کارخانه و اصل دانستن ظهور می‌یابد در فرع دانستن هر نظام ارزشی و عنداللزوم هر قسمت از نظام ارزشی که سازگار با قطب توسعه نباشد. یعنی در حقیقت قوانین انسانی اقتصادی حلقه‌ای است که آرایش رشد نیازها و قوانینی که بدان‌ها پاسخ گوید را به دست می‌آورد و آن‌ها را به صورت یک واحد می‌کند. یعنی به همان دلیلی که مجموعه آثار به دست آمده از قوانین مادی مستقل از انسان روی هم اثر دارند و می‌توانند یک نحو زندگانی را تأمین کنند، قوانینی هم که حرکت انسان‌ها را به دست دارد و کاوش انسان‌ها را دنبال آن قوانین و برای پیدا کردن آن قوانین ایجاد می‌کند، آن‌ها باید هماهنگ باشند با قوانین رشد نیازها. یعنی قوانین ماده تک‌تک و مستقلاً پیدا می‌شوند ولی محصولات‌شان روی هم اثر دارد و خودشان هم به هم‌دیگر نسبت دارند این قوانین در قسمت اقتصادی بخش انسانی باید حتماً هماهنگ باشد همان‌طور که گفتیم کارخانه نمی‌تواند بدون نظام حقوقی باشد این‌جا می‌گوییم نظام حقوقی هم رشد و تغییرش تکنیک خاصی دارد متناسب با رشدی که در عینیت امکان می‌یابد بنابراین سفارشات‌ی که از انسان می‌آید برای اکتشافات سفارشات تعیین شده‌ای است که از نظر سمت‌گیری تعیین شده و از نظر اثر و از نظر بازتابش روی انسان تعیین شده است.

از این‌جا یک نکته‌ای می‌خواهیم عرض کنیم و بگوییم نظام تکنولوژی ممتنع است بدون در دست داشتن نظام سیاسی و نظام فرهنگ کار خودش را ادامه دهد. نظام تکنولوژی از یک طرف حکومت بر

رشد کارخانه می‌کند و از طرف دیگر نظام تکنولوژی، هماهنگی نظام سیاسی و نظام فرهنگی و ارزش و اخلاق که حاصل هر سه این‌ها است را می‌طلبد.

بنابراین هر گاه رسانه گروهی که ابزار سیاسی هست هماهنگ با نظام تکنولوژی حرکت نکند و تبلیغات آن نحوه‌ای باشد که وضعیت روانی جامعه را بر علیه نظام تکنولوژی بسیج کند، توسعه قابل پیاده شدن نیست و آن قطب توسعه و آن کارخانه قابل حرکت کردن نیست و چرخ‌هایش فقل می‌شود.

بهاء دادن به اقتصاد به عنوان آثار شکل یافته و سازمان یافته ماده، اگر پرستش نشود و اگر نظام سیاسی او را مطمع نظر قرار ندهد و بخواهد مستقل از او حرکت کند، کارخانه قدرت رشد خودش را نمی‌تواند پیدا کند و به شکست مبتلا می‌شود.

نظام آموزشی اگر هماهنگی با نظام تحقیقات نداشته باشد نیاز رشد کارخانه برطرف نمی‌شود، اگر بخواهد کارخانه اصل شمرده شود، اگر بخواهد منافع مادی اصل شمرده شود، بقیه ارزش‌ها باید فرع شمرده شود. رشد دایم‌التزاید آثار ماده در پرستیدن ماده طبیعی است که از شکل آثار کمی به هویت جدید کیفی منتقل می‌شود و کیفیت وضعیت پرورش و دانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد در این‌جا واضح است که وقتی می‌گوییم آمریکا ثروتمندترین کشور در نظام مادی دست، او را داریم مشاهده می‌کنیم که تمرکز را که در قطب توسعه در یک کشور گفتم در جهان به دست دارد چه تمرکز آثار ماده، چه تمرکز تکنولوژی و چه تمرکز سیاسی و.... قبل از قیام مبارک نظام جمهوری اسلامی ایران به رهبری حضرت نایب الامام خمینی با هدایت حضرت بقیه‌الله عجل الله تعالی فرجه الشریف، آمریکا بزرگ‌ترین قدرت تکنولوژی و سرمایه‌ای بود. یعنی از نظر نسبت تأثیر در روند تمدن موجود بشر آمریکا پرچمدار است. وقتی می‌گویید ثروت آمریکا بیش‌تر است، این بسیار ساده‌اندیشی و خام‌اندیشی است که بگویید چون طلای آمریکا بیش‌تر است. در بسیاری از کشورهای آفریقا معادن بزرگ طلا

وجود دارد. در بسیاری از کشورهای خاور میانه معادن نفت وجود دارد، معدن که آمریکا را ثروتمند نکرده است، ثروتی است که بر اساس پرستش ماده، متناسب با این پرستش از سایر ملل قدرت‌هایشان تمرکز یافته است به پرچم‌داری کفر. این یک تکنولوژی است که از طریق روابط مادی که بین انسان‌ها برقرار شده در آمریکا تمرکز یافته است، یعنی آمریکا را یک قطب توسعه مادی یک بتکده موجود جهان مادی می‌توان شناخت که از همه بتخانه‌ها بزرگ‌تر است و قدرت تأثیر و نسبت تأثیرش در به فساد کشاندن از همه بیش‌تر است، این را عنایت کنید که چگونه در آمریکا ضد اخلاق الهی بیش‌تر از همه جا رشد کرده و رشد می‌کند یعنی فساد را که در همه شئون شما دست رویش بگذارید در آمریکا بیش‌ترین آن را می‌بینید، در آمریکا نمونه‌های مختلفی از بیماری‌ها را می‌توانید ذکر کنید، بیماری‌های جنسی در آن از همه جا بیش‌تر است، بیماری قدرت‌طلبی و بیماری ریاست‌طلبی از همه جا بیش‌تر است بیماری حرص و اکل و شرب زیاد و متنوع و بیماری عدم ترحم به بشر از همه جا بیش‌تر است. آمریکا را همان‌طور که می‌بینید در تکنولوژی از همه جا مقدم است در تمام رذایل اخلاقی هم مقدم است و این را با یک نمونه برداری ساده می‌توانید مشخص کنید، آن وقت در این‌جا عرض می‌کنیم وقتی یک روستایی در روستای دور از شهر است، در صورتی که زندگی با یک اقتصاد ساده داشته باشد، بهر میزان که از تکنولوژی و تمدن مادی دور است استقلالش برای حفظ هویت انسانی بیش‌تر است، ممکن است گفته شود این روستایی سواد ندارد ولی می‌بیند سوره یاسین را از حفظ می‌خواند نمازش را خوب بلد است روزه‌اش را آشناست و این‌ها را بلد است سعی می‌کند با جان و دل در همه زندگی‌اش پیاده کند. حالا اگر سواد هم داشته باشد و خواندن و نوشتن هم بلد باشد و هنر اجتماعی هم داشته باشد و بتواند به دیگری هم منتقل کند خوب در سطح همان اطلاعات مذهبی‌اش را منتقل می‌کند، در سطح همان اطلاعات ساده‌اش را از نظر اقتصادی منتقل می‌کند ولی این فرد را می‌آورید تهران، این

چقدر بر تهران مؤثر است و تهران چقدر مؤثر بر اوست، به نسبتی که این فرد نحوه زندگی کردن با تهران را بپذیرد، به نسبتی که تسلیم بشود باید دست از اعتقاداتش تدریجاً بردارد یعنی چه؟ یعنی با خانواده‌اش آمده به تهران و بچه‌اش می‌خواهد به مدرسه برود، دیگر بعضی از کنترل‌های قبلی را باید کنار بگذارد، اگر هم نخواهد بچه‌اش را به مدرسه بفرستد و مقابل تهران قیام کند بسیار سخت بر او می‌گذرد، تحملش بسیار مشکل است، اخلاق، آداب، رفتار، فرم لباس، فرم خوراک و مسکن و فرم رفت و آمد و فرم ارتباط گرفتن با سایر انسان‌ها را باید بپذیرد تا از رفاه خاصی که در تهران زاید بر روستا هست بهره‌مند شود. افزایش قدرت مصرف او در افزایش تسلیم شدن او به نظام تهران است، افزایش قدرت تولید و مصرف و تأثیر مادی در جهان فعلی که نظامش بر اساس ماده استوار است. ببینیم آیا غیر از این می‌تواند باشد؟ ببینید تمرکز جمعیت یعنی عین بانک که از یک در پول می‌آید و از در دیگر پول بیرون می‌رود، ببینید آیا جمعیت‌ها چطور به طرف آمریکا و اروپا هجوم می‌آورند. فرودگاه‌های آن‌ها را ببینید، درست مثل مرکز یک شهر در کل جهان قرار دارد یا خیر و در شبانه‌روز چند میلیون نفر وارد می‌شوند و چند میلیون نفر خارج می‌شوند این‌ها می‌آیند آن‌جا که دعا بخوانند؟ می‌آیند که مناسک حج انجام دهند؟ این‌ها برای دنیا می‌آیند نه برای آخرت و برای دنیا هم از آن‌جا خارج می‌شوند، احدی از آن‌ها هست که به قصد دین بروند آن‌جا و برگردند، آن‌جا محوری است که به خاطر دنیا می‌آیند و به خاطر دنیا می‌روند و در آن‌جا عین بانک که می‌گوید تخصیص اعتبارات و اثر گذاشتن روی جریان اعتبارات است و بالا بردن رشد پول در یک شکل خاصی است، در آن‌جا هم ورود انسان‌ها و خارج شدن‌شان به معنای تبدیل وضعیت اخلاق آن‌هاست به یک وضعیت دیگر و تأثیرپذیری نسبی و منحل شدن نسبی آن‌ها، یعنی از کرسی خود آمریکا به عنوان یک بانک جمعیت جهانی، یک بانک بشری را که نگاه کنید می‌بینید یک ساختار خاصی دارد که آدم‌ها می‌آیند و تخصیص پیدا می‌کنند و برمی‌گردند، در

بخش آموزشش ذهن‌شان فرم پیدا می‌کند، در بخش رابطه اقتصادی‌شان کارشان فرم پیدا می‌کند و در بخش سیاسی آن ارتباط سیاسی شان فرم پیدا می‌کند و خود این ماشین خصلتش این است که مرتباً رشد اضافه داشته باشد، این مثال را یک خورده تشریح کنید و دقت کنید که چگونه است که بحمدالله مسئولین مبارک جمهوری اسلامی سعی دارند جمعیت‌ها به تهران نیایند و ضوابطی هم برای نیامدن به تهران گذاشته‌اند ولی خصلت و هویت تکنولوژی تهران تمرکزی است، خصلت و هویت متناسب این تکنولوژی هم طبیعتاً تمرکزی است، خصلت روابط انسانی‌اش هم تمرکزی است، آن‌ها سعی می‌کنند ملت به تهران نیایند ولی جمعیت تهران مرتب اضافه می‌شود. یعنی ساختار تکنولوژی تهران دارد خصلت خودش را عمل می‌کند و عملش را تحمیل می‌کند برخواست و اراده عناصر تک نفری مهره‌هایی که آمده‌اند در این ساختار جای گرفته‌اند و آن مهره عملکرد خودش را تحمیل می‌کند. پذیرفتن نظام کفر طبیعتاً مرادف با این است که حکومت کفار را بر این ناحیه بپذیریم، حالا معنای این که آمریکا وجودش و هم‌چنین تکنولوژی و تمدن مادی وجودش مهاجم هست چه بخواهند و چه نخواهند، نه تنها یک جا نمی‌تواند به صورت یک جزیره زندگی کند، یک فرد هم نمی‌تواند در دل یک نظام باطل ادامه بدهد، نسلش به هر حال در آن دستگاه منحل می‌شود البته به نسبت اختیار هر روز دایره‌اش ضیق‌تر شود «والذین کفرو اولیائهم الطاغون یخرجونهم من النور الی الظلمات» مرتباً از هر درجه‌ای از نور کم می‌شود و وارد در یک درجه بیش‌تر ظلمات می‌شود تا وقتی که «ظلمات بعضهم فوق بعض» ظلمت‌هایی که بعضی‌شان بر بعضی غلبه دارند. ما عرض‌مان این است که سازمان ملل یک سازمان جهانی است که در آن نسبت تأثیر آمریکا قبل از نظام مبارک جمهوری اسلامی ایران بیش از همه بود و الان هم خصلت سازمانی سازمان ملل این است که یا باید قدرت رفع و دفع اسلام و کلمه توحید را بالمره داشته باشد یا این ناهماهنگی که وارد سازمانش می‌شود باید سازمانش را بشکند، هرگاه

آمریکا شکسته شود، هر گاه کمیسیون‌هایی که مربوط به کنترل و روابط تکنولوژی هستند شکسته شود، هرگاه ضوابطی که آمریکا را آمریکا می‌کند و کشورهای را که به استضعاف می‌کشاند اگر این روابط خرد نشود باید آن کشورها خرد بشوند و هرگاه این ضوابط خرد بشوند دیگر سازمان ملل بر این مبنا و بر این اساس و بر این تشکیلات وجود ندارند.

بنابراین صحبت ما این است که از تولد طفل و بلکه ما قبل تولدش از فکر پدر و مادرش و غذای پدر و مادرش و نحوه زندگی و آداب پدر و مادرش حتی نحوه ازدواج و گزینش همسر الان تحت یک نظام باطل و تحت چتر کفر قرار گرفته است تا وقتی که طفل به دنیا بیاید تا وقتی که اشیایی را اطراف خود ببیند و صداهایی را بشنود و کلماتی را بگوید تا وقتی که بزرگ‌تر بشود و بازیچه‌ای به دست بگیرد، غذایی یا شیری بخورد در همه این مراحل صیابت، در مراحل کودکی و در مراحل بزرگ‌تر شدن، در مراحل تحصیلی‌اش در نظام آموزشی‌اش، در نظام پرورشی که در کل این دوران وجود دارد، در عمل و آرزوهایش، در همه این‌ها نقش رهبری نظام کفر دیده می‌شود که هر کدام از این‌ها را به صورت جزئی می‌توان بسیار زیاد مورد دقت قرار داد و درباره آن‌ها سخن گفت. حاصل کلام این است که در نظام موجود، سازمان ملل مرکز آرایش جهانی است که بر اساس ماده‌پرستی درست شده و نسبت تأثیر آمریکا به عنوان پرچمدار این سازمان، به عنوان یک قطب در این سازمان هم در بخش فرهنگ و هم سیاست و هم اقتصاد آن واضح است، حالا اگر کسی نتواند این مطلب را بفهمد می‌شود برایش مثال‌های ساده‌ای زد از این مثال که وقتی تصمیم‌گیری شورای پول و اعتبار بالا و پایین می‌شود پولی که در جیب شماست چه بخواهید و چه نخواهید ارزان و گران می‌شود تا این مثال که وقتی یک قانون در رابطه امکانی تغییر پیدا کند نه یک تخصیص کمی، یک رابطه کیفی که تغییر کند شما چه بخواهید و چه نخواهید مالکیت شما در آن جامعه بر حسب آن تغییر می‌کند تا وقتی که ملاحظه می‌کنید که یک رابطه

کیفی که تغییر کند تا وقتی که یک تصمیم‌گیری سیاسی تغییر کند تا وقتی که یک تصمیم‌گیری فرهنگی یعنی یک ادراک فرهنگی تغییر می‌کند همه آن‌ها را شما می‌توانید ملاحظه کنید. اگر کسی نتواند این‌ها را تمیز بدهد و قاصر باشد از تمیز این مطالب، این را اتفاقی بدانند که وقتی جمعیت‌ها به دانشگاه می‌رفتند نسبت و درصدی که از دین دست برمی‌داشت و نسبت و درصدی که نسبت به دین سست می‌شد و نسبت و درصدی که نسبت به دین مقید باقی می‌ماند، این‌ها چه نسبتی داشتند؟ و بعد در اخلاق این‌ها نسبت و درصدی که در اخلاق آن‌ها اهمیت دادن به مظاهر مادی باقی می‌ماند و نسبت و درصدی که خدای متعال و مذهب در نظر آن‌ها اهمیت داشت و نسبت و درصدی که مطلقاً منکر می‌شدند. شما در دانشگاه عمد کفر را پیدا می‌کردید یعنی احسان طبری‌ها و آریان پورها اطلاعاتی را که داشتند اطلاعات کجا بود؟ دانشگاه به چه چیزی بها می‌داد؟ آیا نظریه مارکس و نظریه کینز را دانشگاه به رسمیت می‌شناخت یا خیر؟ این به رسمیت شناختن در دانشگاه خطری بود یا خیر؟ ممکن است کسی باز هم بگوید این هم خطر نیست یک عده از مقدسین جاهل و کم اطلاع را می‌دیدیم که اگر بچه آن‌ها به سینما می‌رفت و به فسق آلود می‌شد، بسیار بسیار ناراحت می‌شوند ولی اگر همین بچه می‌رفت در دانشگاه و روان‌شناسی می‌خواند و به کفر و تردید آلوده می‌شد، افتخار می‌کرد که آقازاده من دکترای روان‌شناسی دارد. حالا اگر افرادی نتوانند بفهمند که این مفاسد عالم از کجاست هجوم را هم نتوانند بفهمند آن وقت برایشان حداقلی را آغاز می‌کنیم. الان آمریکا آمده در این خلیج فارس چه کار کند، آیا برای طرفداری از اسلام آمده و برای طرفداری از دین حضرت عیسی (علی نبینا صلوات‌ا...) آمده، آیا می‌خواهد از دین حضرت موسی (ع) طرفداری کند یا الان می‌گوید من به حکم سازمان ملل به این‌جا می‌آیم، دوستانش را هم که این‌جا می‌آورد به چه حکمی است؟ به حکم این که ناتو یک قرارداد بین‌المللی است. برای چه چیزی می‌آیند این‌جا می‌آیند که بگویند شما چرا اسلام را جاری نمی‌کنید؟

می‌آید که با مسعود رجوی جنگ کند و بگوید تو چرا مخالف ولی فقیه هستی؟ عرض او چیست. هر تحلیلی که روی آمدن آمریکا برای هر جاهل نادانی بکنند این تحلیل را دیگر نمی‌توانند بکنند که بگویند آمریکا برای حمایت از اسلام آمده است. می‌گویند آمریکا آمده این‌جا برای مقابله با روس‌ها نه مقابله با ایران به هر حال حضور آمریکا در این‌جا تنازع برای دنیاست یا تنازع برای دنیا و آخرت است یا برای این است که می‌خواهد از دین طرفداری کند، یعنی آمریکا به دروغ هم این ادعا را نمی‌کند که برای حمایت از دین آمده.

بسمه تعالی

نوار سوم

فهرست نوار سوم

- ۱- نزاع و هجوم کفر بر سر اسلام
- ۲- نظام مبارک جمهوری اسلامی بین دو طایفه از دشمنان قرار دارد
- ۳- مدیریت جهان نمی‌تواند قبول کند که دو مدیریت وجود داشته باشد
- ۴- بانک جمعیت

بسمه تعالی

... آمده از رشد شهوات بشر حمایت بکند. در مورد مقابله ایران با آمریکا نیز چنین است یعنی حتی اگر مطلب را تا این حد نازل کنیم که بگوییم از مردم عادی تا مسئولین و حتی رهبری انقلاب به فرض محال خلاف اسلام حرکت می‌کنند اما دعوی اسلام را دارند. من یقین دارم که در این مورد احدی از بدترین مخالفین حضرت امام هم نمی‌تواند ادعا کند که ایشان از عمرین الخطاب نسبت به اسلام بی‌اعتقادتر است، چنین حرفی را که نمی‌تواند بزند. یعنی هرگونه تلاشی که مخالفین بکنند و با هر حيله و نیرنگی که پیش بیایند دیگر مسئله ادعای طرفداری از اسلام را که کسی نمی‌تواند از مردم ایران و مقام رهبری سلب نماید، یک پرچم است که ولو به صورت، ادعای طرفداری از اسلام را دارد و یک پرچم حق برخواسته، حال وظیفه چیست؟ وظیفه این است که در اقل مرتبه چون ما این مقابله را هجوم بر هویت صوری اسلام می‌دانیم قیام کرده و از اسلام که امروز در ایران متجلی شده ولو به صورت ظاهر، دفاع کنیم و مقابله نماییم.

در زمان شیخین حضرت علی بن ابیطالب (ع) این کار را انجام دادند و این‌هایی که مخالف امام هستند نه می‌توانند ادعا کنند که خود پاکتر از علی ابن ابیطالب (ع) هستند و نه می‌توانند ادعا کنند که حضرت امام و طرفداران ایشان بدتر از عمر بن الخطاب هستند. این‌ها هرگز چنین ادعایی را نمی‌توانند بکنند، مضاف بر این هرگز نمی‌توانند ادعا کنند که پرچم آمریکا به طرفداری از دین در مقابل پرچم ایران علم شده است. بنابراین نزاع و هجوم کفر بر اسلام امروز بارز و ظاهر شده و وظیفه و دفاع از کلمه توحید این است که از پرچم امام خمینی حمایت کرده و در مقابل پرچم آمریکا بایستند.

این حرف که می‌گویند آمریکا به حمایت از کویت وارد خلیج شده این کویتی که زیر بیرق آمریکا رفته و ولایت کفر را بر خود می‌پذیرد، آیا این کویت حامی اسلام است؟ کویتی که می‌گوید من برای سلامت ماندن خود ولایت کفر را بر خود می‌پذیرم، ولایت سیاسی آن‌ها را قبول می‌کنم و زیر پرچم آن‌ها از ایشان طلب امان می‌کنم، آیا چنین کشوری به دفاع از اسلام برخاسته است این‌هایی که با کج فهمی خیال می‌کردند که صدام مسلم است و این جنگ جنگ بین دو طایفه از مسلم است آیا نمی‌دانستند و نمی‌دانند که حزب بعث در اصل یازدهم مرامنامه حزب بعث «القضاء الارجعیت دینی» را قرار داده و این به معنای «حکومت بر مرتجعین مذهبی» است؟ آیا محتوای این اصل یازدهم به دست گرفتن ولایت مسلمین به وسیله‌ی کفار پیشنهاد نشده است؟ حال ما فرض می‌کنیم به فرض محال که صدام ظاهر اسلامی داشت، هر چند که هرگز ادعا نمی‌کرد که حکومت من حکومت اسلامی است، بلکه او حکومت بعث را پذیرفته بود ولی باز ممکن بود ساده‌اندیشان گمان کنند که این واقعاً جنگ بین دو طایفه از مسلمین است اما امروز چطور؟ امروز که خود آمریکا به میدان آمده که نه مسلم است و نه ظاهر اسلامی دارد، بلکه عصاره کفر در او جلوه‌گر است.

بنابراین ظاهر مطلب این است که ذره‌ای جا برای تردید و تأمل در این که امروز کلمه کفر بر کلمه توحید هجوم آورده باقی نمی‌ماند. لذا در سراسر عالم دفاع از کلمه توحید واجب است، هر چند که نمونه و مصداق‌هایی که در تصرفات آمریکا و سازمان ملل وجود دارد نشان می‌دهد که این‌ها در دعوی خود یک ذره بر حمایت از دین خدا و این که ما برای حمایت از کلمه توحید حرکت کرده‌ایم تکیه نمی‌کند.

در طرف دیگر هم فقط یک پرچم بلندی است که ادعای حمایت از اسلام را دارد، هر چند با کمی انصاف به همه واضح می‌شود که ایران، فقط مدعی اسلام نیست بلکه طرفدار اسلام است.^۱

چون نظام به نام مبارک اسلام بود، حضرت سیدالشهداء حسین ابن علی (ع) همین که ندای غیر اسلامی یزید را شنید توانست قیام بکند، همین که یزید گفت (لعبت هاشم بالملک) حضرت زمینه قیام را فراهم فرمود و نظام را به طرف اسلام سوق داد، حال اگر از ابتدای کار بنابر این شده بود که جزییات اصل قرار بگیرد و اصول فرع، در این صورت که دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. یعنی اگر حضرت علی فرموده که چون حق حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها را غصب کرده‌اید دیگر کلمه (لا اله الا الله) و محمد رسول الله) که اصل اسلام است، را لازم نیست به کار ببرید، این (لا اله الا الله) شما برای خودتان باشد، شما لایق این کلمه نیستید بروید دنبال همان «لات» و «عزی» و «هبل» و بت‌های خودتان، اگر چنین می‌شد که اصل قربان فرع شده بود.

^۲ گاهی شنیده می‌شود که بعضی از مخالفین با انگشت گذاشتن روی مواردی جزئی مثلاً این که در بعضی مواقع احکامی که صادر می‌شود به ضرر مظلومین است یا... ایراد می‌گیرند که بهتر بود نام این نظام اسلامی نبود این تمسک‌ها نمی‌تواند دلیل بر این باشد که نام نظام اسلامی نباشد، اگر نام این نظام «اسلامی» نمی‌بود همین مخالفین جرأت نمی‌کردند چنین حرفی را بزنند. چون نظام به نام مبارک اسلام است مخالفین نمی‌توانند بگویند که آیا اصلاحات ارضی بهتر است اشتراکی شود یا تجزیه؟ اگر خدای ناکرده حزب کمونیست بر سر کار بود که هرگز اجازه گفتن چنین مطلبی به کسی داده نمی‌شد، این‌ها که می‌گویند نظام نباید به نام مبارک اسلام باشد هیچ نمی‌فهمند، چون علی بن ابیطالب می‌توانست شر شیخین را بکند و بپذیرد که مسلمین متفرق بشوند و نظام اسلامی از بین برود و نظام روم یا ایران بر عربستان حکومت کند، اگر چنین می‌شد که دیگر کسی نمی‌توانست اعتراض کند چرا احکام خدا را عمل نمی‌کنید.

امروز به خاطر این که نظام به نام اسلام است مخالفین حق اعتراض دارند و به اعتراض آن‌ها رسیدگی می‌شود؟ حال اگر اعتراض منشاء تفرقه‌ای شود که با به وجود آمدن آن تفرقه قدرت مقابله در برابر کفر از مسلمین سلب شود، این اعتراض اعتراض باطلی خواهد بود.

بنابراین مطلب در دو مرحله بایستی بررسی شود، یک مرحله این است که می‌گویند اصلاً به نام اسلام بودن این نظام غلط است و یک مرحله این که حال که به نام اسلام است تو قدرت اعتراض پیدا کرده‌ای که در این صورت باید دید آیا این اعتراض تو هجوم به اسلام است یا خیر؟ دوستان اسلام با نفهمی هجوم به اسلام می‌کنند و از روی فهم شیاطین پرچمدار کفر به اسلام هجوم می‌آورند و الان نظام مبارک جمهوری اسلامی بین دو طایفه از دشمنان قرار دارد یک طرف آن دوستان نادان و در طرف دیگر دشمنان دانا قرار دارند. دوستان از پشت خنجر می‌زنند و دشمنان از روبه‌رو شمشیر می‌کشند، حتی در باب قضا از همین آقایانی که اشکال می‌کنند هیچ گاه اعلام حضور و کمک در این امر دیده نشد بعد از این که هزار بار تقاضا و خواهش و تمنا نسبت به این که قوه قضاییه قاضی لازم دارد، هیچ کدام از این‌ها حاضر به کمک به این امر نشدند، امیدواریم خداوند آخر و عاقبت همه ما را به خیر کند، کسانی وجود دارند که زحمت کشیده هستند درس خوانده هستند، در زهد فردی زاهد هستند اما از درک زهد اجتماعی به اندازه‌ای عاجزند که نه هجوم کفر را التفات می‌کنند و نه کمک رساندن به اقامه حق را توجه دارند و حتی در مورد خود این جنگ هم مرتباً نق می‌زنند، ضرر این طایفه بسیار زیاد است بر اسلام و مسلمین، و همین طایفه هم بودند که در ابتدای کار بسیار ضرر به اسلام زدند و معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) به این‌ها مبتلا شدند، که وجود این‌ها یکی از مشکلات معصومین بود.

این‌ها برای کفار و دشمنان دین سکوی مهمی به شمار می‌روند، این‌ها سکوی ایجاد تفرقه و خلاف، سکوی محکوم کردن، در هر یک از دوره‌هایی که معصومین مقابل حکومت‌های جایر زمان قرار

گرفته‌اند اگر این افراد منضبط می‌شدند و از مأنوسات ذهنی ضعیف خویش دست برمی‌داشتند آن جنایات و جرایم واقع نمی‌شد.

ما از هجوم فرهنگی و منطق اصالت حس صحبت کردیم یک قسمت از بحث ما نشان دادن وضعیت خودمان بوده است که با بحث سازمان ملل مشخص شد ما تحت هجوم هستیم بعد از این بحث می‌خواستیم بگوییم حال که چنین است استراتژی نمی‌تواند جز جنگ باشد و لذا یک هدف را در نظر داریم به نام تشکیل سازمان اسلامی امم و یک راه رسیدن به این هدف که آن هم طریق جنگ است. مسأله بانک جمعیت مسأله حایز اهمیتی است.

این خود مسئله مهمی است که هرگز نمی‌توان گفت که ما کاری می‌کنیم که نظام جهان و مردم دیگر نه معادن ما را دوست بدارند و نه نیروی فکری ما و نه نیروی بدنی ما و نیروی تأثیرگذاری و شدت و حساسیت‌های قلبی آن‌ها را هم کاری نداریم این شدنی نیست، در این قسمت چهارم این توضیح داده می‌شود که:

۱- قضیه نخواستن و بی‌ارتباطی یک طرفه نیست، باید نه ما بخواهیم و نه آن‌ها بخواهند که نخواستن آن‌ها غیر ممکن است، حتی اگر ما هم نخواهیم آن‌ها دست بردار نیستند و گاه می‌گوییم که آن‌ها فقط به دنبال یک حجم خاص از امکانات و نیروی بدنی و نیروی فکری ما هستند، لذا از این مقدار صرف نظر می‌کنند، اما گاه است که اگر دست از سرما بردارند این به درجه بعدی ما هم سرایت می‌کند و مردم پاکستان هم می‌خواهند مثل ما باشند، این تجزیه شدن و جدا شدن و پاره پاره شدن مدیریت تا کجا سیر می‌کند برای این که این فرض را بشکنیم چند قدم به طور ذهنی جلو می‌رویم.

۲- ایران کنار رفته است، فردا کشور دیگری مثل افغانستان هم می‌خواهد کنار برود و این عمل تکراری شود تا جایی که به کشورهای اروپایی برسد، اروپا به چه دلیل با این نظام کار کند؟ یعنی اگر برای

جهان نظام تجزیه پذیرفته شده این مطلب را جهان پذیرا نیست؟ یعنی مدیریت جهان نمی‌تواند قبول کند که دو مدیریت وجود داشته باشد و پذیرای دو نوع مدیریت باشد، چه رسد به این که صدها مدیریت جداگانه تشکیل شود، نمی‌تواند بگوید تعلق و تأثیرگذاری انسان‌ها بر هم را قطع می‌کنم، اگر ما بخواهیم با دنیا بی‌ارتباط باشیم، این وضعیت بی‌ارتباطی ما روی دنیا اثر می‌گذارد، یعنی این خود یک نحوه ارتباط است و این تأثیر منفی قابل پذیرش نظام کفر نیست چرا؟ چون نظام کفر نظامی است مستکبر و می‌خواهد سلب اختیار بکند، لذا اگر کشوری نخواهد سرپرستی آن‌ها را قبول کند این نمونه‌سازی خواهد شد و به صورت الگو برای دیگران در خواهد آمد.

نظام کفر یک روابطی دارد و یک عناصری، روابطش جبراً به این حکم می‌کنند که مرتباً روابط بر اساس کفر بزرگ‌تر شوند یا این که برعکس فرو بریزند یعنی این‌گونه نیست که ما فکر کنیم هم آن روابط می‌توانند خاصیت خودشان را دارای باشند و هم عناصر.

این مثالی را که شما ذکر فرمودید بسیار قابل دقت است که عناصری که الان در ایران مسئول هستند هیچ کدام نمی‌خواهند که تهران پر از جمعیت شود، اما علیرغم تخصیص‌ها و اعمال اختیاراتی که می‌کنند باز جمعیت تهران روز به روز به رشد است یعنی، نظام روابط تهران نظامی است تمرکزی که با تصمیم‌گیری‌های موردی و مقطعی و کمی که در حدود اختیارات یک مدیر است محال است که جلو بزرگ شدن تهران را بگیرد، عین همین خصلت را نظام ارتباطات کفر در عالم دارا است، یعنی کفر منهای استکبار شدنی نیست، کفر حق را بر اساس غلبه خاص مادی قرار می‌دهد. نظام کفر است که کفار را الزام می‌کند اگر تک مهره‌ها هم بخواهند بی‌تفاوت باشند آن‌ها را مجبور به اطاعت از خود می‌کند، یا بایستی از بین رفتن کفر را بپذیرد و یا تابع بشوید. در این جا نکته دیگری را متذکر می‌شوم - این مطلبی که در مورد جمعیت ذکر شد این یک بررسی ابتدایی دارد که بگوییم این بانک انسان‌ها یک چرخشی دارند یعنی هر انسانی که

اینجا وارد شود یک تغییر می‌کند یعنی انسانی که وارد آن‌جا می‌شود یا قرارداد می‌بندند یا می‌خواهند محصولات تهیه کنند یا مواد اولیه تهیه کنند یا قراردادهای اقتصادی امضاء کند یا قراردادهای سیاسی امضاء کند یعنی به هر حال در این چرخ قراردادهای اقتصادی امضاء کند یا قراردادهای سیاسی امضاء کند یعنی به هر حال در این چرخ قرارداد می‌شود که این چرخش به نحوه‌ای بر جزمیت او اثری گذارد یعنی ولو به اندازه یک درصد فرم گرفته و متأثر شده است، انسان‌هایی که در این دستگاه وارد شده‌اند مسلماً همان انسان‌هایی که خارج می‌شوند نخواهد بود، و نظام کفر به صورت ماشین عمل می‌کند که در قطب‌های توسعه بزرگ‌ترین آن آمریکا است مرتباً اخلاق ساخته می‌شود آن هم اخلاق مادی، نکته مهم این جاست که اگر به این دستگاه‌ها از ابعاد مختلف توجه کنید تأثیرات آنها را می‌بینید یعنی در لندن تنها روزی ۴ میلیون داخل و خارج می‌شوند. بعد می‌بینید که این‌ها شعبه‌های کوچکی دارند که در مراکز کشورها شعب این‌ها وجود دارد، یعنی تهران شعبه‌ای از بانک تولید وضعیت روانی کفر کفار است، که وقتی که انسان‌ها به این شهر وارد شده و خارج می‌شوند اخلاق آن‌ها عوض می‌شود همان‌گونه که زمانی که پول وارد بانک شده و برمی‌گردد معادلات پول ایجاب می‌کند که عملکرد بانک نتیجه خاصی را در آخر سال داشته باشد، یعنی بایستی نتیجه این شود که رشد کمی کار بالا رفت.

بسمه تعالی

نوار چهارم

فهرست نوار چهارم

- ۱- تعیین ربا در نظام کفر جهان
- ۲- انحصار در تولید
- ۳- نیاز جمعی کار کردن بر اساس اضافه شدن سود سرمایه
- ۴- کارخانه ابزاری در اختیار رشد و توسعه تمرکز
- ۵- صندوق بین‌المللی پول
- ۶- حق و تو ابزاری برای ولایت سیاسی کفار همین حق را در بخش اقتصاد به وسیله ربا اعمال می‌کنند.
- ۷- آیا تقسیم کار و سازمانی کردن کار حرمت شرعی دارد یا خیر؟

بسمه تعالی

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: آن وقت است که عرض می‌کنیم زمانی که پول به بانک می‌آید و برمی‌گردد در نهایت، نظام تخصیص اعتبارات بایستی هم قادر باشد که بانک را رشد بدهد و هم وزن پول را سنگین‌تر کند، یعنی درصدی از اضافه تولید را نشان بدهد، یعنی اگر عملیات بانک بد باشد و بد تخصیص بدهد بایستی اثر منفی آن را در وضع اقتصادی آن مشاهده کرد، در غیر این صورت بایستی اثر مثبت بگذارد.

عین همین مطلب نسبت به انسان‌هایی که در این مراکز جمعیت می‌آیند و برمی‌گردند صدق می‌کند یعنی در مرتبه اول آن مراکز جمعیت تقویت می‌شوند یعنی هم تغییر کمی و هم کیفی یعنی ساختار

آن‌ها عوض می‌شود، در مرتبه دوم بایستی وضعیت روانی و ذهنی و عملی آن‌ها تغییر بکند یعنی این مراکز بایستی یک انسان دیگری را تحویل دهند همان‌گونه که در بانک قدرت خرید و اعتبارات اسکناس‌هایی که در جریان گردش پول قرار دارد و سال به سال فرق می‌کنند یعنی همین اسکناس‌های امسال در سال آینده وضع دیگری را از نظر اعتبارات خواهند داشت.

یعنی در این قسمت بانک مرکزی است که ماهیت پشتوانه این اسکناس را عوض می‌کند هر چند که شما خود اسکناس را به بانک می‌برید نه پشتوانه آن را، یعنی پشتوانه آن را اعم از این که کار یا کالا یا تولید و هر چیز دیگر باشد به سطح دیگری می‌برد و عوض می‌کند.

آن مراکز هم بایستی انسان‌ها را از یک سطح به سطح دیگری ببرد، حال دستگاهی که نظام آن بر اساس کفر است که مرتباً مجبور به نفوذ، گسترش و تعمیق سطح می‌باشد آیا می‌تواند تجزیه یک منطقه را بپذیرد، اگر تجزیه یک منطقه را پذیرفت قطعاً بایستی تجزیه قسمت‌های دیگر نزدیک به آن را هم بپذیرد، و وقتی که تجزیه بازار را پذیرفت دیگر بازاری ندارد، یعنی در عالم نمی‌شود به صورت مجزا کار کرد و نمی‌توان گفت که عمل یک انسان بر انسان‌های دیگر اثر گذار نیست، لذا به نظر می‌رسد که بایستی در این مورد دقیقاً بررسی شود و این که بی‌ارتباطی یک تخیل واهی است که کاملاً تبیین شود، چون شما اگر بی‌ارتباط باشید نمی‌توانید آثار بی‌ارتباطی خود به آن‌ها را انکار کنید چون دارید اثر می‌گذارید و نه آن‌ها می‌توانند در بی‌ارتباطی پذیرای اثر شما باشند چرا که در غیر این صورت دستگاه آن‌ها از بین خواهد رفت، ضمناً نسبت به این مطلب که این‌ها مرتباً هویت را عوض می‌کنند نیز تأکید شود.

نقش ربا در نظام کفر

ربا یعنی اضافه خاصی که به حساب زمان نسبت به یک عین در معامله تعلق بگیرد مثلاً شما صد من گندم به من می‌دهید یک ساله و صدو بیست من تحویل می‌گیرید شما کاری ندارید که من زراعت می‌کنم یا خیر اصلاً زراعتی در کار نیست، کاری ندارید که اگر من زراعت می‌کنم سبز می‌شود یا نمی‌شود، شما فقط زمان را می‌شناسید سر یکسال که شد می‌گویید ۱۲۰ من گندم بده، اگر طلا هست صد مثقال طلا داده‌اید، سر سال صد و ده مثقال می‌خواهید، کاری ندارید که آیا من این طلا را در صنعت یا تجارתי سرمایه‌گذاری کرده‌ام، سودی داشته یا نه، کاری به این چیز که ندارید، سود تضمین شده - اگر به رسمیت شناخته شود و خودش علت رشد شناخته بشود، انسان مستخدم این رشدی می‌شود که به رسمیت شناخته شده است چگونه؟ یک وضعیت ابتدایی دارد و یک برخورد نهایی، و وضعیت ابتدایی‌اش در این بررسی، این است که به رسمیت شناخته شدن ربا در نظام حقوقی موجب به رسمیت شناخته شدن انحصار است یعنی تضمینی نسبت به بازار و تضمینی نسبت به نظام توزیع اختیارات متناسب با ربا بعید نیست پیدایش انحصارات ولو در مرحله نازل‌اش پدیده‌ای در تاریخ باشد که در صورتی که جست‌وجو کنید پا در ربا داشته باشد چون کسانی که قدرت پرداخت ربا را ندارند تعدادشان زیاد می‌شود در مقابل تعدادی که حق گرفتن ربا برایشان به رسمیت شناخته شده ناچاراً زندان‌های دولت پر می‌شود و دستگاه‌های حقوقی باید در این مورد فکری بکنند، این‌ها همه‌شان به تقصیر مجرم نیستند که نتوانسته‌اند ربا را پردازند شرایط جامعه شرایطی است که این ابزار تضمینی را در اختیار این‌ها نگذاشته است، این مال ربوی در بازار آورده است، قدرت این که بازار را از دست دیگری بگیرد دارد یعنی می‌تواند ارزان‌تر بفروشد، در رقابت آزاد کسی که دارای سرمایه است و می‌تواند جنس را با سود کمتر از نرخ ربا بفروشد، قدرت پرداخت ربا را می‌شکند پس تضمینی برای سود سرمایه رباخوار نیست باید یک محدوده توزیع را به انحصار این در بیاوریم و وجود انحصار در

یک جامعه در بخش توزیع زمینه انحصار تولیدی و کارگاهی را به وجود می‌آورد که اگر می‌خواهید فقط افراد خاص کانال فروش باشند که دارای انحصار و حق امتیاز فروش این جنس هستند کسانی هم که تولید کننده‌اند و می‌خواهند به آن‌ها بفروشند، عین همین مسئله برای‌شان مطرح است، ارتباط تولید و توزیع زمینه شرکت‌ها و به رسمیت شناختن تصمیم‌گیری سازمانی بر اساس رشد سرمایه را ایجاد می‌کند انحصار در تولید زمینه را برای این‌که به ثروت یک سازمان عمل کنند یعنی کسانی که پول دارند ولی این انحصار را ندارند، بیایند پول‌شان را به کسانی بدهند که انحصار دارند و حق امتیاز دارند، زمینه پیدایش شرکت‌های توزیعی و تولیدی را بر اساس اصل قرار دادن رشد تضمین شده سرمایه ایجاد می‌کند این سخن در صورت تحقیق باید بازگشتش حتی به قبل از دوران پیدایش کارخانه باشد، تقسیم کار در کارگاه‌هایی که دارای سرمایه انبوه هستند و مدیریت آن‌ها ظاهراً سطح کار را بالاتر می‌برد. من به حسب اطلاعات خودم، کارخانه سوزن‌سازی در تقسیم کار در لندن بود که وقتی سرمایه انبوه آمد، کارها تقسیم شد یک نفر فقط کارش این بود که قطعات سیم را می‌برید یک نفر دیگر آن را فرم می‌داد، یک نفر سر سوزن یک سوراخ ایجاد می‌کرد و یک نفر آبکاری می‌کرد، راندمان کار چندین برابر شد، امکان سازمانی کار کردن سرمایه و انسان به عنوان مستخدم رشد سرمایه طبیعتاً زمینه سازمان یافتن مصرف را ایجاد کرد که صاحبان سرمایه بیشتر قدرت مصرف بیشتری به صورت تضمین شده در اختیارشان قرار می‌گیرد و کسانی که سرمایه ندارند مستخدم این دسته قرار می‌گیرند و از حق مصرف کمتری همراه با تلاش و کوشش بیشتری برخوردار هستند. شرکت‌هایی که ظاهراً با خود ادیسون در کشف لامپ قرارداد بستند، شرکت‌هایی بودند که در امر کار چراغ گاز، چراغ توری کار می‌کردند و دو شرکت رقیب بودند که یکی سعی داشت شهر را در انحصار بگیرد به وسیله این که نفت در لوله‌های مسی به چراغ‌های توری انتقال پیدا کند شبیه چراغ‌هایی که الان هست این را با پیاله الکلی که کنارش

هست حرارت بدهند و مثل منبع گاز کنونی فشار گاز همه لوله‌ها را برساند و شرکت مقابلش از طرح ادیسون استقبال کرد و سرمایه‌گذاری حدود پنجاه هزار دلار را در مدت ۶ ماه به ایشان داد که در آن زمان ایشان ۱۸۰ کارگر بگیرد و تولید برق کند. رقابت از شکل رقابت افراد به هم به شکل رقابت سازمانی درآمد که در رقابت سازمانی تکیه بر تکنولوژی طبیعی است و در نتیجه پیدایش کارخانه و تکنیکی که بتواند کار جمعی را زمینه عینی بدهد و فقط به تقسیم کار اکتفا نکند یک امر ضروری و طبیعی است.

نیاز، نیاز جمعی کار کردن بر اساس اضافه شدن سود سرمایه بود که در رقابت این‌ها تکنولوژی کارخانه نیز متولد شد. پس کارخانه را نباید به عنوان یک ابزار در اختیار حتی رفاه بشر دانست کارخانه را باید یک ابزار در اختیار تمرکز کار کردن بر اساس رشد خود تمرکز نامید. یعنی رشد و توسعه تمرکز. حاصل این مطلب بود که چنین نیازی در جامعه پیدا شد و تا الان هم تحقیقات جهان مستقیماً تابع رشد این نیاز است.

هر گاه در مرحله دوم بخواهیم این مرحله را به سادگی رها کنیم و وارد مرحله دوم بشویم دنبال این نباشیم که این، نظام حقوقی را کلاً متأثر می‌کند، نظام ارزشی و فرهنگی را متأثر می‌کند، تحقیقات و روابط سیاسی را متأثر می‌کند، بلکه بخواهیم در نتیجه آن دقت کنیم، عرض می‌کنیم ربا در نهایت مرحله خودش یعنی افزایش تلاش روانی بشر در پرستش دنیا حتی آن حدی را که به دست می‌آورد نمی‌تواند مصرف کند، قدرت این که آن مقدار را ولو به صورت تنوع مصرف کند، ندارد، یعنی جنون این‌که در آینده می‌توانم مصرف کنم او را فرا گیرد، حالت پرستش در او پیدا می‌شود که درباره پول و ربا در مرحله توسعه می‌بینیم این نشان می‌دهد که معنای حقیقی ربا این است که زمان حیات برابر باشد با دایم‌التزاید شدن اضطراب بشر در پرستش ماده و پرستش آثار ماده.

این جووری نیست که آقای راکفلر یا آقای اناسیس یا غیره بتوانند این مقدار پولی را که جمع کرده‌اند بخورند یا بتوانند حسابش را داشته باشند ولی یک شیطنت عجیبی دقت و تلاش و کوشش خود را صرف دنبال کردن کار خود می‌کنند این همان زیاد شدن اضطرابشان است یعنی پرستش ماده در آن‌ها متمرکز شده و نمی‌توانند از این پرستش در بیابند خیلی از حال قماربازی بدتر است. قمارباز نمی‌تواند قماربازی نکند مبتلای به یک بیماری شده است، اضطراب دائم‌التزاید بشر مرتباً اضافه می‌شود. زمانی کردن آن در اندازه خاص اگر نرخ ربا افزایش پیدا نکند و به یک نرخ ثابت بماند، تغییر نکند و بالا نرود معنایش این است که این سیر نتوانسته خودش را ادامه دهد، این در زمان باید مرتباً اضافه بشود، به میزان قدرتی را که مثلاً در گسترش و تولید افزایش می‌دهند به میزانی که کم‌ و کیفاً وضعیت تأثیرگذاری ماده روی بشر و بشر روی ماده افزوده می‌شود باید نرخ ربا بیش‌تر شود. همان‌طور که کینز می‌گوید ایده‌آل آن است که کلیه درآمدهای مازاد بر مصرف در ربا ذخیره شود، هیچ چیزی باقی نماند مگر این‌که کلیه مصرف‌ها هم باید در رشد ذخیره شود، البته رشد با همان توصیف مادی. یعنی حرصی که به قوانین ارتباط با ماده و نحوه ارتباط با ماده تبدیل می‌شود. وقتی می‌گویید قوانین ارتباط با ماده یعنی همان‌طور که تکنولوژی جلو می‌رود، روابط انسانی هم باید همراه آن جلو برود و همه این‌ها باید تابع ربا باشند. نرخ ربا معین می‌کند و مقدار رشد این‌ها را به صورت کمی بیان می‌کند. اگر بخواهید آن را کمی کنید و ببینید فرهنگ رشد داشته است یا خیر، باید ببینید قدرت ربا و افزایش بر سرمایه چقدر رشد کرده است.

اگر بخواهید بگویید اخلاق و مدیریت رشد کرده یا نه، انسان هم هرزروزی دارد یا نه، این به صورت کمی یعنی نرخ ربا. اصلاً چیز دیگری را نمی‌تواند به رسمیت بشناسد چون انگیزه سود مادی است، اگر انگیزه سود مادی باشد، آن‌گاه طلب رضای خدا که انگیزه نیست. انگیزه این نیست که بگوید ما مصرف

را کم می‌کنیم و به مصرف‌هایی می‌پردازیم که عظمت و اعتلای اسلام را به وجود می‌آورند. دستگاه اسلامی هم گسترش تأثیرات مادی دارد و این گسترش هم روزافزون است ولی نه بر اساس نرخ ربا، بلکه موکول به ایمان افراد است و به تبع رشد ایمان به خدا قدرت ترغیب اعداء خدا پیدا می‌شود و قدرت ترساندن عدوالله و عدوکم پیدا می‌شود این جوهری نیست که آن اصل باشد و ایمان فرع باشد.

مهم‌ترین بخش قسمت دوم این است که ربا در سطح جهانی یعنی حاکمیت انگیزه مادی بر نحوه سرپرستی بشر. شما کلیه تضمین‌هایی را که برای رساندن کالا در بیمه و قراردادهای و نظام حقوقی و غیره بشر می‌بینید و هم‌چنین در نظام سیاسی بشر می‌بینید، همه حرفشان وقتی می‌گویند برای بشریت مضر است، این است که برای رشد مادی و تمتعات مادی و تحرکات خاص لازمه این تمتع مادی مضر است و آن تحرکات هم یک نرخ رشدی دارد که شما نباید مزاحم آن نرخ رشد شده و جلو نرخ شتاب آن را بگیرید. اعتبارات کل آنچه که در عالم تولید می‌شود پشت سر پول‌های عالم است که وجود دارد یعنی هر اعتباری که پیدا می‌شود یا پول را سنگین می‌کند یا اگر ناهنجار باشد پول را سبک می‌کند. هر عملکرد فرهنگی یا سیاسی یک قدرت مادی را نشان می‌دهد، این قدرت مادی اگر چه همه پول‌های دنیا در بانک بین‌المللی یا صندوق بین‌المللی پول جمع نشده است ولی پول‌ها در برخورد با هم یک تناسب خارجی پیدا می‌کنند که لقب ارز می‌گیرند نظام ارزی جهان یک هسته مدیریت می‌خواهد که آن هسته هم در اطرافش یک واحدهای مدیریتی لازم دارد، واحد مدیریتی که در جهان هست شرکت‌های تولیدی و توزیعی هستند که وقتی شما را تضمین می‌کنند که کارشناسان بانک جهانی هم شما را بپذیرند، یعنی یک چرخ کوتاه در حول آن محور بخورد و بعد برگردد، آن وقت می‌گویند این اقتصادی است.

قاضی و حاکم در امور اقتصادی نسبت به رشد کارشناسان بانک جهانی هستند، ارزیابی می‌کنند و نظر می‌دهند و کسانی که رفتار جمعی در بازارهای بورس را به صورت سازمانی هدایت می‌کنند، بانک‌هایی هستند که نهایتاً قدرت آن بانک‌ها در مدیریت و اعمال مدیریت به بانک‌های جهانی و صندوق بین‌المللی پول ختم می‌شود، نه این که مثل بانک مرکزی آن‌ها بخواهند اجازه انتشار را بدهند و لکن به عنوان یک شخص، این شخصیت را برایش قایل‌اند که نظرش نظر حاکم و قاضی باشد، و این قدرت به او امکان هماهنگ کردن می‌دهد و مهم‌تر این که شورای مرکزی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی چه کسانی هستند، می‌بینید اعضای کمیسیون اقتصادی سازمان ملل هستند. همان‌ها یا نماینده‌هاشان آن‌جا هستند. همان کشورهای قدرتمند که در شورای امنیت حق و تو دارند همان‌ها هم این‌جا هستند و این جزء اختیارات قانونی است که به آن‌ها داده شده است.

بنابراین همان و تو که در ولایت سیاسی بود، از طریق ابزار ربا در اقتصاد عمل می‌کند.

برادر معلمی: بعد از ربا درون کارخانه می‌آییم، در کارخانه یکی تقسیم کار هست قبل از کارخانه هم در کارگاه‌های بزرگ همان زمان تقسیم کار وجود داشته است یعنی کار سازمانی از شرکت‌ها آغاز شده ولی نیاز شرکت‌ها این بوده که کارخانه درست بشود در نتیجه کارخانه درست شده است.

ما به آسانی نمی‌توانیم بگوییم تقسیم کار اسلامی است یا غیر اسلامی. ولی ربا و انحصار را می‌توانیم بگوییم غیر اسلامی است. بنابراین در مورد نظام تولید و توزیع و مصرف می‌توانیم نشان دهیم در این نظام چون کارخانه بزرگ است احتیاج به پول سنگین دارد و پول سنگین غیر از این که ربا بدهیم امکان جمع شدن آن نیست و چون کارخانه بزرگ درست شده برای کسانی که پول کوچک دارند امکان ایجاد کارخانه و رقابت نیست، پس کسی که پول کوچک دارد نمی‌تواند تولید کند و باید این پول‌های کوچک را در جایی بگذارد که یک تضمینی باشد و بتوانند از آن استفاده کنند. هم چنین کسی که قدرت این را

دارد که کارخانه بزرگ بزند ولی پول بزرگ ندارد باید پول‌های کوچک را از یک طریق جمع کند تا موفق شود پس چیزی که می‌تواند به نحوه‌ای تنظیم کند که مردم پول‌های کوچک خود را بیاورند و برایشان مصرف هم بکند، باید به مردم ربا بدهد، مردم پولشان را آن‌جا بگذارند آن کسی هم که می‌خواهد کارخانه بزند، باید پول قرض‌اش را بدهد ولی یک درصدی از او بگیرد تا آن کارخانه یا آن تشکیلات متمرکز راه بیفتد. پس دو نرخ ربا این‌جا باید حتماً وجود داشته باشد تا هم بتوان پول مردم را به عنوان پس‌انداز جذب کرد و هم قرض داد. شاید از این طریق بتوان گفت این کارخانه‌های بزرگ وجودشان منوط به نرخ رباست.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: بقاء آن‌ها هم همین‌طور یعنی اگر گسترش و توسعه صنایع و کارخانه با گسترش نرخ ربا تناسب نداشته باشد، گسترش و توسعه در این‌جا یعنی هم عمومی بشود و هم با ربا کار کند یعنی اگر کسی می‌خواهد زن هم بگیرد باید ببیند این زن گرفتن او به حد ربا می‌خواند یا این‌که ولخرجی است و ضرر اقتصادی دارد، اگر اناسیس باشد و هر شب به هتل برود و هر نوع عشرت‌طلبی هم بکند این با نرخ ربا می‌خواند اگر فلان شخص باشد و سرمایه نداشته باشد این مخل نرخ رباست، یعنی مصرفی را که درست می‌کنند حاصل این مصرف باید ربا باشد، حاصل آن یک نحوه تصمیم‌گیری و یک نحو مدیریت و یک نحو زندگی باشد که اثر آن در نرخ ربا ظاهر باشد.

برادر معلمی: باید ببینیم اثرش در رشد اقتصاد به عنوان زیاد شدن قدرت اقتصادی چیست آن وقت خود این منوط به رباست، حالا این نرخ ربا که همان‌طور زیاد شود برای آن‌ها هم مطلوب نیست.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: کمی شدن آن برابر با نرخ ربا می‌شود، البته این را در کل بگیرید نه این که بگویید از یک دسته بگیریم. اگر کل اموال باید اضافه شود یعنی رشد تولید ناخالص ملی، هماهنگ با قدرت رشد نرخ رباست.

برادر معلمی: نرخ ربا نباید مرتباً اضافه شود، باید تناسب داشته باشد.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: اگر شما نتوانستید تناسب رشد را، یعنی اگر ربا را متوقف کنید و بگویید تا همین اندازه مثلاً صدی پنج کافی است و دیگر بیش تر نشود، باید بلافاصله اثر آن را در رشد تولید ناخالص ملی ببینید ولی اگر حرص بیش تر شود یعنی اگر کسی که ثروتش بیش تر است بخواهد همان ثروت مثلاً یک میلیون دلاری اش که هر سال این قدر بازدهی نداشته است، دنبال این برود که این بازدهی زیادتر شود معنای این کار است که قدرت تولید کشور باید بالا برود یعنی سرمایه باید مرتباً قدرت افزایش داشته باشد یعنی رشد تولید ناخالص ملی نمی‌تواند از رشد نرخ ربا جدا بشود.

حالا یک نکته مهم هم همین جا عرض کنم که آیا تقسیم کار و سازمانی کردن کار، حرمت شرعی دارد یا خیر؟ آن وقت این که ما چگونه به مردم بفهمانیم که این حرمت شرعی دارد، یک حکم فقهی مثل حکم حرمت ربا و مثل حکم حرمت انحصار داشته باشد این حکم را پس از یک ملاحظه مختصر موضوع‌شناسی خدمت شما عرض می‌کنم، ببینیم در تقسیم کار چه چیزی انجام می‌گیرد.

تقسیم کار چیزی نیست جز این که باید قبلاً توزیع اختیارات باشد یعنی باید کسی سرپرست باشد بتواند دستور بدهد بگوید آقای معلمی شما در چه بخشی و چقدر کار کن، آقا ساجدی شما هم این قدر در این بخش کار کن. این ولایت اگر برانگیزه مادی استوار باشد گسترش آن به معنی گسترش انگیزه مادی است یعنی وقتی موفق است و خوب می‌تواند رابطه دو انسان را در این تنظیم کند که هر دو نفع مادی را به عنوان اصل در مدیریت بپذیرند، هر سازمانی که بر اساس پذیرفتن ماده و ولایت مادی نه که چون خدا دستور داده پس حق است که من چنین کنم در رابطه بین مالک و مستأجر می‌گوید چون خدا به مالک این حق را داده من هم رعایت می‌کنم، و این قسمت را حق قرار نداده و من هم نمی‌پذیرم. حقی را که برای من قرار داده آن را کریم و محترم می‌شناسم چون مبدأ قرار دادن حق و باطل حقانیت

خداوند متعال است، حقیقت حق است که مبدأ همه حقانیت‌هاست. خوب حالا در جایی که شما سازمانی را قرار می‌دهید و ولایتی را مرتباً گسترش می‌دهید خود ماشین توزیع اختیارات رشد می‌کند از لوازمش انحصار است ولی آن اصل اولیه‌اش که باطل است این که ولایت بر مبنای انگیزه مادی است و قطعاً نظام آن می‌شود نظام گسترش مادی و گسترش اعتقاد مادی. این قطعاً باید در تحت ولایت کفر و ولایت ائمه جور بیاید زیرا معنایی برای جور نیست جز این که حقوق را بر غیر مبنای آنچه خدا حق دانسته تنظیم کنند. وقتی می‌گویید مبنای مدیریت مدیر عامل گسترش نفع است و بر این پایگاه است که دستوراتش لازم الاجرا است، این در پایه اول معنایش این است که حقانیت آن به یک پایه باطل در نزد شرع باز می‌گردد، به ذهن من می‌آید جزء ولایت ولات جور و ولایت ولات باطل و ائمه نار بخواهید مصداق فقهی آن را ببینید باید این‌جا آن‌را پیدا کنید، باید بگویید یک ولایتی داریم و یک کیف تولی داریم، نحوه سرپرستی باید متناسب باشد با ولایتی که آن دارد، اگر ولایتش برخاسته از دنیاست، نحوه سرپرستی‌اش یک سری روابط مادی درست می‌کند، طبیعتاً مهم‌ترین بستر رشد اخلاق، نظام حق و باطل است یعنی نظام حق و باطل و حقوق است که رشد اخلاق را در عینیت تضمین می‌کند و نظام حقوق در مسئله ولایت و مدیریت در کار سازمانی درست می‌شود بنابراین سازمان یا بشتر رشد و پرورش و اعتلاست اگر که نظام حقوقی اثر نظام الهی باشد و روابطی را هم که تنظیم می‌کند برای خدا تنظیم کنند، انگیزه تحرکی هم که افراد دارند برای خدا باشد. یعنی اگر ما گفتیم افراد در تعاونی اسلامی حقوق نگیرند، برای خدا کار کنند و به کسانی که از نظر فرهنگی یا سیاسی یا اقتصادی ضعیفند کمک کنند این معنایش این است که کلیه کسانی که فعالیت می‌کنند در حال قصد قربت هستند، مواظبند ربا و شرک خفی و جلی در عملشان واقع نشود، کبر و عمل خلافی واقع نشود شدت تبعیتی که برای یک کار دارند هر چند به آن‌ها بگویند شما از طرف تعاونی به خارج بروید و به جای این که می‌خواستید

کمک مالی بکنید، ده روز وقت بگذارید و متال (مواد اولیه) تسبیح را پیدا کنید و برای ما بیاورید، این از همان اول مثل کسی که برای سفر زیارت می‌رود به نظر می‌رسد صندوق حضرت ابوالفضل‌العباس به او مأموریت داده تا این متال پیدا کند و برگردد، خیلی هم خوشحال است می‌گوید هم برای صندوق حضرت عباس می‌روم و هم یک تسبیح خوب درست می‌شود. مثلاً در مسجد هم دیده که مردم این تسبیح‌ها را می‌خرند و می‌آیند در یک شب خاص در هفته ۱۳۴ ذکر توسل به حضرت عباس را می‌گویند، این حتماً وقت رفتن و خریدن و برگشتن تکبیر ندارد. حالا برعکس این را در نظر بگیرید نماینده یک شرکت همین متال تسبیح را می‌خواهد بیاورد ولی به عنوان سود مادی. در تمام مراحل تکبیر از سر و صورت و حرف زدن و حرکاتش مشخص است. مهم این است که سازمان را به عنوان کیفیت تولی ذکر کنید آن وقت ما سازمان نداریم جز نظام دولت اسلامی یا سازمان‌هایی که شرع به رسمیت شناخته که تا آن‌جا که در نظر من هست سازمانی که شخصیت مستقل از اعضاء داشته باشد «وقف» است که در وقف هم شرط است که خود واقف شخصاً نفع نداشته باشد حتی در وقف به اولاد هم شرطش این است که نفع خود آن شخص در آن کار نباشد و خیلی به خودش مستقلاً برنگردد. برای غیر دارد وقف می‌کند برای خدا وقف می‌کند. در اوقاف عامه که همه می‌توانند شریک بشوند شخصی دارد مسجد می‌سازد شما هم می‌روی ۱۰ تومان می‌دهی دیگر هم می‌رود ۲۰ تومان می‌دهد هر کس هر چه توانست می‌دهد.

در هر حال سازمان یعنی کیفیت ارتباط بین انسان‌ها که تقسیم اختیارات می‌کند و کیف ولایت را مشخص می‌کند. اگر بتوانید این را مشخص کنید که کیف ولایت و سرپرستی است اهمیتش از ربا بالاتر است نهایت از اذهان دورتر است چون خیلی‌ها ۱- معنای تنظیم نظام و جامعه را نمی‌شناسند ۲ - نمی‌دانند که این‌ها مبنا دارد انگیزه‌ای که علت علاقه نحوه رابطه بین انسان‌هاست را نمی‌شناسند ۳-

علاوه بر این که نه مبنا را می‌شناسند و نه خود نظام را، خیلی افراد کمی پیدا می‌شوند که آن را به عنوان بستر رشد بشناسند.

برادر معلمی: البته انسان‌ها در زندگی‌شان احتیاج به امور مادی هم دارند یعنی باید کار کنند و این امور مادیشان را رفع کنند. در قدیم هم تقسیم کار بوده و ما هر چه سازمان را کوچک کنیم باز هم یک سازمان‌هایی خیلی کوچک ایجاد می‌شود که در آن‌ها هم تقسیم کار هست. اگر یک استاد کار را در نظر بگیریم مثلاً دو تا شاگرد دارد که به یکی از آن‌ها می‌گوید تو مسئول نظافت هستی و دیگری را مسئول خرید و فروش می‌کند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: خوب همین مطلب در نظر شارح ممدوح نیست. یعنی همین را نازلش می‌کنیم من عرض می‌کنم مدیریت برای مال‌های شخص و معیشت را اگر در یک جایی بخواهند با توجه به مستحبات و مکروهات انجام دهند حالا البته در این زمان این مطالب کمتر امکان دارد ولی در زمان حضرت بقیه‌الله (عج) مومنین عمل مکروه را ترک می‌کنند، یک عمل مکروه اجیر شدن انسان برای دیگری است فرق بین جعاله و اجاره این است که در جعاله شخص ولایتش دست خودش است ولی در اجاره چنین نیست. سرش این است که اگر ولایت خود را به خاطر مال و به انگیزه مال و نفع مادی به کسی سپردی انگیزه نفع مادی در روح جا پیدا می‌کند. آن وقت نفس تقسیم کار اگر بر ولایت حق باشد تناسبش فرق دارد و خیلی هم خوب است و حتماً هم چنین تقسیم کاری داریم.

برادر ساجدی: کیفیت تقسیم کار است که مد نظر است.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: تقسیم کار را بفرمایید نظام مدیریت. اگر از کیفیت نظام مدیریت الهی سؤال کنید هویتاً نحوه دیگری است.

برادر ساجدی: به نظر می‌رسد در نظام الهی تقسیم کار نداریم و همه همه کاری را انجام می‌دهند به اصطلاح همه همه کاره هستند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: البته شما در نحوه ارایه همان چیزی را توجه کنید که عرف بیش‌تر درک می‌کند.

برادر معلمی: مطلب دیگر که باید توجه کنیم تشریح نظام کفر بین‌المللی از موضع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است. این را از همان رنسانس آغاز کنیم خوب است یا نه که توضیح بدهیم در رنسانس چه اتفاقاتی افتاد و بعداً لذت طلبی و مادی‌گری از آن‌جا نشأت گرفت.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یک چیزی ما قبلاً در مورد تحبیب و انحلال و این‌ها می‌گفتیم که آن برای آغاز کردن فرهنگ از داخل خوب است و یک مرتبه گریز به خارج بزنید یعنی چگونه آن‌ها آدم می‌سازند و بعد ببینید چگونه شد که این آدم‌سازی لازم شد و از کجا ریشه گرفت. یک وقت است که شما ریشه را از رنسانس می‌گیرید و جلو می‌روید و ذهن فرد ابتدائاً کاری ندارد که در رنسانس چه‌طور شده. یک وقت هم می‌آیید محتوای آموزشی نظام شاه را می‌گویید بعد هم می‌گویید این‌ها این‌جوری شیفته می‌شدند و بعد هم به خارج می‌رفتند و عملاً این را می‌پرستیدند و در این حل می‌شدند غرق می‌شدند و بعد هم که این‌جا می‌آمدند نوکری می‌کردند، بعد هم می‌گویید چرا این‌ها این کار را می‌کردند و سراغ نظام فرهنگی کفر می‌آید برای این بود که این‌ها می‌خواهند این‌جوری بشوند، بعد سؤال می‌کنید ریشه این‌ها کجا بود، آن وقت خیلی قوی‌تر این‌ها را مشخص می‌کنید.

بسمه تعالی

نوار پنجم و ششم

فهرست نوار پنجم و ششم

۱- جنگ و مبارزه از طریق فرهنگی نمی‌تواند راه‌حل مناسبی برای جنگ با کفار قرار گیرد.

الف - از طریق دانشگاه ما بخواهیم مقابله با کفار نمایم

ب- از طریق معارفی که در حوزه می‌باشد قصد مقابله با کفار را داشته باشیم

ج - از طریق روش‌های تبلیغی به جنگ با کفار پردازیم.

بسمه تعالی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم صحبت درباره این است که جنگ و مبارزه از

طریق فرهنگی نمی‌تواند راه حل مناسبی برای جنگ با کفار قرار گیرد که بحث در این باره را به سه

قسمت تقسیم کرده و مورد دقت قرار می‌دهیم که آن سه قسمت عبارت است از:

۱- از طریق دانشگاه ما بخواهیم مقابله با کفار نمایم.

۲- از طریق معارفی که در حوزه می‌باشد قصد مقابله با کفار را داشته باشیم.

۳- از طریق روش‌های تبلیغی به جنگ با کفار پردازیم.

قسمت اول: در مورد دانشگاه اولین نکته‌ای که قابل بحث است این است که کفار توانسته‌اند یک سری

مدارکی را به عنوان فارغ‌التحصیلان از دانشگاه به ثبت برسانند (دیپلم لیسانس، دکترا و فوق دکترا) این

چهار مدرک دانشگاهی در تماس دنیا به عنوان مدارک رسمی شناخته شده است که گرفتن هر یک از مدارک مراحل دارد که با الگویی خاص که نمرات نیز بر اساس آن داده می‌شود تطبیق دارد.

به عبارتی اگر انسان جایگاهی را که آن‌ها برای فلسفه الهی معین کرده‌اند را بپذیرد می‌تواند مدرک این رشته را کسب نماید و الا خیر. ولو این‌که مثلاً «فلسفه» را در قسمت فلسفه قرون فلان و بهمان قرار داده باشند و آن را نیز تحت بخش جامعه‌شناسی که درباه عقاید و اندیشه‌های کهن صحبت می‌کند و به عنوان زیر بخشی از این جامعه‌شناسی کلاس فلسفه متافیزیک را گذاشته باشند.

این فردی که خواستار طی مراحل دانشگاهی است نمی‌تواند بگوید فلسفه‌ای را که من اطلاع از آن دارم به دلیل این‌که برهانی است بایستی از تحت پوشش جامعه‌شناسی و عقاید شناسی خارج گردد و مثلاً در بخش ریاضیات و یا در قسمتی که فلسفه حقوق است و ارزش‌های حقوقی را معین می‌کند برده شود یک چنین مطلبی پذیرفته نیست. ولو این‌که مطلب را با دلیل و استدلال عرضه کند و بگوید: من می‌خواهم فلسفه حقوق پایگاهش در فلسفه الهی قرار بگیرد بنابراین زیر رشته‌های ما علم حقوق باید باشد و به ترتیب بعد از آن باید علم اقتصاد و... باشد.

مهم‌تر این‌که حدود میدان جولان این انسان نیز محدود است (البته ممکن است کسی پیدا شود و خود را به نفهمی بزند و هیچ جای دنیا را هم نرفته باشد و بعد با هواپیما مثلاً به انگلستان و یا فرانسه برود و بعد در سمیناری شرکت کند و بعد با خود بگوید عجب نشست و سمیناری بود) ولی سایر سمینارها چگونه است و این سمینار را یک چندم ما باقی سمینارها و نشست‌ها و مطالب دیگر بها داده‌اند درباره ریاضیات گفته می‌شود که در ماه ۲۰۰۰۰ صفحه از ۲۰۰۰ مجله مطلب جدید در باب ریاضیات چاپ می‌شود این نکته نشان‌گر همین است که یک بابی را برای ریاضیات باز کرده‌اند ولی در فلسفه که یک

چنین صحبت‌هایی نیست. در فلسفه تعداد شاگردها، میدان گسترشش، جایگاهش و محتوایش همه این‌ها در فیش و موقعیتی که آن‌ها برایش معین کرده‌اند قرار می‌گیرد.

اگر گفته شود که من به عنوان یک دانشگاهی می‌خواهم جامعه‌شناسی بر اساس اصالت حس نباشد، در پاسخ می‌گویند یک چنین چیزی غیر ممکن است چون متدولوژی علوم بر اساس اصالت حس است و آن‌چه که تو می‌گویی ذهن‌گرایی و بی‌مورد است.

ملاحظه می‌شود که در فرهنگ دنیا آن قسمتی که موتور مواد اطلاعات و آموزش بشر هست به عنوان ماشین اجتماعی عظیم پرورش و آموزش ادراک شناخته می‌شود این صحبت‌ها جایگاهی ندارد که مثلاً ما می‌خواهیم از لحاظ فرهنگی در آن‌جا کار کنیم و کفر را دفع نماییم و اسلام را جایگزینش کنیم.

حال اگر گفته شود ما این نظام را می‌شکنیم و اعلام می‌نماییم که محتوای آموزشی و مراحل و نظامی را که آن‌ها درست کرده‌اند به رسمیت نمی‌شناسیم، مسلم است که به یک چنین سخنی اعتنا نمی‌کنند و در هیچ کجای آن‌ها جای صاحب یک چنین سخنانی نیست.^۳ به هر حال آن‌چه محرز است این است که یک اصول را در دنیا این‌ها دارند که همه دنیا آن را قبول دارد از سازمان‌های بزرگ‌شان مانند یونسکو گرفته تا سازمان‌هایی که در داخل دستگاه‌های بزرگ مشغول تحقیقات بر روی ضوابط و اصول منطق و روش و برنامه‌ریزی می‌باشند و مرتباً طرح‌های تحقیقاتی می‌دهند مطلبی که هست این است که این اصول را نمی‌توان بر هم زد.

قسمت دوم: (از طریق معارفی که در حوزه است)

^۳- آقای مرعشی می‌گفت که من خواستم ترم را در تحقیقات در این باره نویسم که لذت‌جویی ماده موجب افسردگی است. و دانشگاه از من قبول نکرد - به دلیل این‌که با اقتصاد آن‌ها و با معنایی که با آن می‌خواهند تحرک بشر را بر آن اساس قرار دهند نمی‌سازد

اگر گفته شود که معارف حوزه را داخل در فرهنگ کفار می‌نماییم - سؤال می‌شود معارف حوزه را چگونه در فرهنگ کفار رسوخ می‌دهید - آیا صرف این که چند کتاب عقایدی و... را در آنجا ببرید می‌تواند مایه دل‌خوشی و دل‌گرمی گردد، در حالی که آن‌ها از ماشین اطلاعاتی بشر که متشکل از امکانات ذهنی و عینی و تحریکات قلبی است در جمیع مراتب استفاده می‌کنند و تمامی ذهنیت بشر را به دنبال خودشان کشانده‌اند و فرزندان مسلمین و غیره همه مجبورند از فرمول‌های آموزشی آن‌ها استفاده کنند تا بتوانند تحصیل کنند - در تمامی کشورهای دنیا این نحوه آموزش مرسوم است و در عراق نیز همین‌گونه است (کلاس‌های ابتدایی با مراحل خاص آموزشی بعد بالاتر و سپس دبیرستان تا دانشگاه) و اگر فرضاً در جزییات خیلی ضعیفی هم با هم فرق داشته باشند این به معنای تغییر مراحل و محتوا نیست و تغییر فرم هم غیر از تغییر محتوا است. و تغییر فرم هم تا آنجایی که با آن محتوا سازگار باشد، متناسب با روحیات هر ملتی انجام می‌شود نه این که بنا و ریشه‌اش تغییر کند و حتی شاید به ذهن برسد که در کشورهای کمونیستی هم نظام‌شان باید با نظام جهانی سازگاری داشته باشد به دلیل این که کسی که در ایران لیسانس دارد چگونه بورس گرفته و در دانشگاه‌های روسیه و یا بلغارستان به تحصیل مشغول می‌شود. این نشان‌گر همین مطلب است که بر همه این‌ها یک اسلوب واحد حاکم هست که یک فرد هم می‌تواند به غرب برود، مشغول به تحصیل شود و هم می‌تواند به شرق برای ادامه تحصیلات برود. مهره‌ای که در این‌جا ساخته می‌شود و هم در دانشگاه غرب و هم در دانشگاه شرق مشغول تحصیل می‌شود روشن‌کننده واحد بودن نظام آموزشی در این دو بلوک است. و همان‌طور که گفتیم اگر تغییراتی هم باشد یک تغییرات جزئی است. خلاصه این که هر چند که زیر بنای آموزش هر دو بدون هیچ‌گونه تردیدی اصالت حس می‌باشد و لکن اگر کسی دقت کند در روبنا هم انسجام و هماهنگی این دو محسوس است.

حال اگر تعلیمات حوزوی بخواهد به جنگ این‌ها برود به گونه‌ای که دفاع در مقابل اطلاعات بشر که مورد تهاجم این‌ها می‌باشد بنماید این غیر ممکن است و فقط این کتب از قبیل کتب تفننی دیگر می‌شود که در کنار زندگی آن‌ها می‌تواند قرار گیرد.

قسمت سوم: (جنگ از طریق تبلیغات)

در این قسمت نیز مطلب را با سؤالی شروع می‌نماییم و آن این‌که با توجه به این نکته که تبلیغ یک امر پرورشی است نه ذهنی آیا همه آن‌چه که انسان به آن برخورد می‌کند در پرورش انسان مؤثر است یا فقط یک دسته از آن‌ها؟ حال با توجه به آن‌چه که گفتیم اگر بنا باشد در زندگی، از الگوی مصرفی گرفته تا روابط بین انسان‌ها و روابط فکر کردن و کلیه مسایلی که کیفیت رفتار و حرکات، غیر قلب را جهت می‌دهد و مشخص می‌نماید که گسترده شدن بستر رشد قلب چگونه باشد در دست کفار باشد دیگر نصیحت کردن و موعظه نمودن چه اثری دارد. البته مدّعی نیستیم که هیچ‌گونه اثر فردی ندارد ولی این مسئله معنای جنگ با نظام را ندارد. قطعاً جنگ، به معنای حاضر شدن تا شهادت، اثر تبلیغی‌اش برای تغییر قلوب بیش‌تر است تا موعظه‌ای که در نهایت زندگی آن‌ها را بپذیرد و زیست در همان زندگی نماید. یعنی نمی‌شود از یک طرف زندگی کفار را تماماً پذیرفت و از طرف دیگر با صحبت کردن زندگی کفار را نقض و رد نمود. و به هر میزان هم که این پذیرش بیش‌تر باشد تأثیر صحبت هم کم‌تر است - یک وقت هست می‌گوییم نمی‌پذیریم، تا شهادت این مطلب خیلی اثر دارد - ولی یک وقت هست می‌پذیریم تا یک حداقل زندگی فردی و بالاتر هم گفته می‌شود همه رفاه زندگی آن‌ها را می‌پذیریم و بدتر این‌که گفته شود همه روابط اقتصادی و سیاسی‌اش را می‌پذیریم - در تمامی این مراحل تأثیرگذاری تبلیغی ضعیف‌تر گشته به خصوص این‌که در مرحله آخر دیگر جنگی وجود ندارد این مانند این است که کسی در موعظه مدت‌ها راجع به بدی شراب و عرق صحبت کند بعد از

سخنرانی بگوید یک مقدار عرق بیاورید بخورم تا خستگی‌ام رفع شود خوب تمامی صحبت‌های این فرد باطل و بی‌مورد جلوه می‌نماید علاوه بر این که مردم هم بدبین می‌شوند به دلیل این که اگر خیلی با تحرک و شدت صحبت کرده باشد مردم می‌گویند این فرد چه قصد و نیتی دارد که این گونه با احساسات صحبت می‌کند بعد عکس‌اش عمل می‌نماید.

بعد از این مطلب، اشاره به این نکته می‌نمایم که اگر کلیه تعلقات را به سه دسته تقسیم نمایم (۱- تعلق به ادراکات. ۲- تعلق به ارتباطات انسان‌ها با هم ۳- تعلق انسان‌ها به اشیاء طبیعی) اگر رفتاری که بر این سه تعلق هست مادی باشد موعظه کردن کارایی ندارد. و با این وصف دیگر سخن گفتن از این که من می‌خواهم اخلاق حسنه را جایگزین اخلاق فعلی دنیا بنمایم و از این قبیل سخنی بی‌مورد است. البته اگر بخواهیم زهد فردی ایجاد نمایم ممکن است ولی نمی‌شود قبول کرد که انسان زهد فردی را برای دفاع سازمانی قرار دهد. و به عبارتی اخلاق و موعظه حسنه ممکن است که در آمریکا و انگلیس اثر بگذارد اما نه در جامعه بلکه می‌تواند فرد، فرد را بسازد و این نیز منوط این است که روابط اسلامی را در همه زندگی خود بپذیرند (اکل و شرب و معامله) و به شرایط و روابط خود پشت پا بزنند ولی این‌ها به محض این که خواستند یک جامعه بشوند بلافاصله سؤال می‌شد که این جامعه اسلامی با چه استراتژی می‌خواهد با فلان جامعه کفر برخورد داشته باشد.

راه دفاع از جامعه اسلامی همان نیست که در زهد فردی انجام می‌دهد و به نظر می‌آید که یکی از اشتباهات مهم همین است که بین کار فردی که خصوصاً اگر در شکل انزوایی‌اش باشد با دفاع فرهنگی به صورت سازمان و نظام و کشور تداخل می‌شود. این‌ها دو مسئله‌اند که با هم اشتباه می‌شوند و شاهد بر این مطلب این است که آقایانی که در نظام شاه خودشان افراد خوبی بودند فرزندان‌شان اکثراً حل در آن نظام می‌گشتند و اقلی از آن‌ها که تحت هدایت و حفظ خاص قرار می‌گرفتند سالم می‌ماندند. یعنی

اگر بخواهیم در مجموع نگاه کنیم می‌بینیم که نوعاً حل در نظام دانشگاه می‌شوند نه این که نظام دانشگاه را در خود حل کنند. اولین سالی که دانشگاه در ایران تأسیس شد مثلاً ۲ یا ۵ از فرزندان آقایان را توانسته بود جذب نماید ولی در این سال‌های آخر به نظر می‌آید که اگر نگوئیم ۷۵٪ ولی حداقل تا ۴۰٪ را توانسته است جذب نماید. این مطلب معنایش این است که این نسبت رشد کرده. و نتیجه‌اش این است که نمی‌شود با فرهنگ در شکل زهد و تقوای فردی یا اندیشه ذهنی و التزامات قلبی فردی همان کار فرهنگ در اجتماع را انجام داد. حال یک نکته دیگر را ذکر می‌نماییم که حتی در کتاب‌هایی که آقایان می‌نوشتند و یا منبرهایی که می‌رفتند مرتباً افکار دانشگاه‌ها بر این کتب منبرها به نسبت گسترش می‌یافت یعنی به تدریج اصالت حس در مواعظ رسمی نیز محسوس گشته بود البته ممکن است که تعداد محدودی منبر بود که واعظین اش اخلاقی محض صحبت می‌کردند (فرضاً منبرهای آقای دستغیب و مدنی و... امثالهم) ولی این ۱۰ یا ۲۰ درصد در مقابل گسترش فرهنگ دانشگاه و فرهنگ زندگی مردم بر منبر خیلی محدود بود. یعنی نوعاً نحوه استدلال کردن و تذکر دادن و توجه دادن‌ها تکیه بر همان اصالت حس دانشگاه‌ها داشت.

و خلاصه این که در هر بابی که نگاه می‌کردیم رشد تهاجمی کفر را می‌دیدیم و ملاحظه می‌نمودیم زهدی که به صورت فردی بود نمی‌توانست با فرهنگی که به صورت سازمانی تهاجم آمده بود مقابله نماید.

سؤال آقای معلمی - در مورد قسمت اول که فرمودید و یا بعد که راجع اقتصاد صحبت می‌فرمایید توضیح دهید که کسی که می‌خواهد از این امر دفاع کند چه می‌گوید هم جوابش روشن تر می‌شود و هم این که مطالبی که نزدیک به این مطلب باشد را در این مطالب نمی‌آوریم و مثلاً در قسمت فرهنگ ببینیم ادعاهای مختلف در این باب چیست؟ مثلاً یک عده می‌گویند صرف ابلاغ اسلام کفایت می‌کند به دلیل

این که بشر مختار است و دین اسلام نیز دین کاملی است و خود وجدان بشر نیز این دین را می‌یابد و اگر ما برایش توضیح دهیم که اسلام چه می‌گوید خود به خود فرد اسلام را می‌پذیرد و احتیاجی نیست که ما فشار سیاسی یا اقتصادی وارد نماییم تا مردم را به طرف اسلام جلب نماییم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: نکته مهمی که در این جا مطرح است همین است که مثلاً اسلام را چگونه عرضه نماییم. اگر غرض این است که گفته شود اسلام در باب جهاد و جنگ و شهادت و ... چه گفته و مردم را تحریک به این سمت نماییم که تبلیغات در حقیقت مقدمه برای جنگ شود مسلماً غرض آن‌هایی که تبلیغات در بعد فرهنگ را مطرح می‌سازند این مطلب نیست. کسی که استراتژی را فرهنگ قرار می‌دهد در حقیقت می‌گوید بشر اهل استدلال و دلیل و فهم و اختیار بهتر بر بدتر است شما اگر درباره خدانشناسی صحبت کنید مردم خداپرست می‌شوند، درباره عفت صحبت کنید مردم با حجاب می‌شوند - درباره ایثار صحبت کنید مردم اهل ایثار می‌شوند - و این به معنای اسلام و منهای بخشی از آن که استراتژی را جنگ قرار می‌دهد. اگر این‌گونه باشد ما می‌گوییم نمی‌شود که در باب موعظه و سخنرانی و ... تبلیغ کرد ولی در بخش زندگی و معیشت، همه رفتارها و عقاید و ... آنها را پذیرفت. یعنی یا می‌پذیرد زندگی موجود را و تبلیغ را با حذف زندگی موجود مطرح می‌سازد که این نقض غرض است به دلیل این که به میزانی که صحبت این آقا تأثیر دارد روابط اجتماعی، الگوی مصرف و نظام مدیریت و همه شرایط دیگری هم که هست نیز تأثیر دارد ولی اگر بگویید زهد فردی را مطرح نمایید این ممکن است البته آن هم به شرط این که مرتباً تأثیر نظام بر فرد تقلیل برود و کم شود و میسور شود تا تک تک افراد ساخته شوند ولی همان‌طور که گفتیم این مطلب علاج هجوم کفار بر جمع نیست. این مانند این است که دشمن حمله کرده و جمعیت را اسیر کرده باشد و مثلاً فردی تعدادی از اشیاء و لوازم را در چاه انداخته باشد و آن‌ها را پنهان کرده باشد و مثلاً فردی تعدادی از اشیاء و لوازم را در چاه

انداخته باشد و آن‌ها را پنهان کرده باشد. می‌شود تعدادی از اشیاء و لوازم را پنهان نمود ولی این‌که معنای دفاع نمی‌دهد بلکه در حقیقت به معنای پذیرش هجوم است. و مرتباً به نسبت هم هجوم خود را شدیدتر نماید تا آن‌هایی که یک روز هم اشیاء پنهان شده را بیاید. و این سخن غلط است که نظام کفر با همه شئونش (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی) پذیرفته بشود و اسلام هم در یک گوشه‌ای حرف خودش را بزند و کاری به آن‌ها نداشته باشد و در عمل هم این مطلب در زمان شاه تجربه شده است به این صورت که مسلمین فرزندان خود را به دبستان و دبیرستان و سپس دانشگاه و نهایتاً همین زندگی که کفار دیکته می‌کردند می‌فرستادند. و محدودی از ناس هم به مدرسه نمی‌رفتند و نوادری هم به دنبال دین بودند و این نسبت نیز همان‌گونه که گفتیم کمتر می‌شد تا جایی که بسیاری از کسبه نیز با این‌که احتیاجی به تحصیلات ندارند نیز دارای دیپلم هستند. یعنی اگر کسی دارای تحصیلات دیپلم نبود مانند این بود که برایش ننگی در جامعه تلقی شود و این به معنای این است که آن نظام و اطلاعات و زندگی نظام پرورشی که آن‌ها می‌خواستند مرتباً جاری می‌گشت پس در موضع تبلیغات به شکل موعظه‌اش مشخص گشت. همین‌طور تبلیغات در موضع فلسفه نیز نمی‌تواند کاری را از پیش ببرد. زیرا استدلالات فلسفی که بریده از زندگی حتی در مبنای حقوق و پرورش نیز هست. این چه کاری است جز یک عمل تفننی و سرگرمی برای مسلمین در مقابل هجوم کفار و اگر گفته شود در موضع فلسفه، به صورت اطلاعات دانشگاهی باشد که اطلاعات دانشگاهی هم اگر با دستگاه آن‌ها سازگاری نداشته باشد موجب پذیرش آن‌ها واقع نمی‌شود.

آقای معلمی: چند مطلب این‌جا وجود دارد. یکی این‌که در همین بعد تبلیغات اشکالاتی می‌شود مثل این‌که گفته شود اگر اختیارات خاص بشر ناشی از ادراکات باشد و به عبارتی اصل در اختیار ادراک

باشد آن‌گاه اگر بشر آگاه شود هیچ‌گاه اشتباه نمی‌کند و خلاصه علت سوء اختیار را عدم آگاهی می‌دانند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: این سخن بی‌موردی است کدام کلام و بیان و استدلال که خداوند آن را مبین می‌خواند رساتر و واضح‌تر از بیان و استدلال خداوند و یا امیر مؤمنان است (با توجه به این‌که استدلالی قوی‌تر از معجزه وجود ندارد و خداوند متعال معجزات متعددی را به عرضه نمایش گذاشته است) پس چگونه است که مردمی که می‌دیدند و می‌شنیدند تسلیم نمی‌گشتند و کافر می‌شدند. یعنی این‌که در استدلال هر کسی بتواند هر چه بگوید (که تازه خود همین مطلبی را هم که فرد بیان می‌کند جز عطای معصومین چیزی نیست) اگر فرضاً جزء حکماء هم باشد بیشتر و قوی‌تر از رسول اکرم (ص) می‌تواند مطلبی را ذکر کنند. پس این حرف، سخن بی‌ربطی است و به معنای این است که در انسان‌شناسی انسان را نشناخته‌اند آیه مبارک می‌فرماید: «و جهدوا بها والستیقتها انفسهم» قرآن می‌فرماید. این‌ها مخالفت می‌کنند در حالی که یقین دارند که تو درست هستی ملاحظه می‌کنید که علمی بالاتر از یقین که دیگر نداریم قرآن می‌فرماید تو را می‌شناسند همان‌گونه که بچه‌های خود را می‌شناسند. یعنی یهود علم داشتند بر این‌که این همان آخرین پیامبر می‌باشد ولی چرا مخالفت می‌کردند. اتفاقاً عده‌ای از مخالفین نبی اکرم (ص) یهود بنی‌قریظه هستند که تک‌تک آن‌ها را کشتند که حدود ۷۰۰ نفر تعدادشان بود ولی کشتن آن‌ها نتوانست موجب تسلیم آن‌ها گردد.

همین‌طور مسئله خوارج که مولی‌الموحدين علی (ع) برای آن‌ها برهان آورد که البته از ۱۲ هزار نفر ۸ هزار نفر برگشتند و ۴۰۰۰ نفر دیگر بر عقایدشان باقی ماندند که همین چهار هزار نفری که باقی ماندند نشانگر این امر است که استدلال قوی هم نتوانست موجب پذیرش آن‌ها گردد.

در طول تاریخ نیز همه‌ی انبیاء با زبانی لین و بیانی رسا و معجزاتی واضح برای مردم سخن می‌گفتند.

بالتر این که حضرت موسی بنی اسرائیل را از بدبختی نجات داد و معجزات متعددی را نیز از او دیدند (عصا و... غرق شدن فرعون و... بسیاری از معجزات دیگر) چند روزی حضرت برای مناجات از پیش آن‌ها رفت این‌ها گوساله پرست شدند.

ابوبکر و عمر نیز این‌همه معجزه و مطلب از حضرت دیدند و شنیدند ولی آخر این‌چنین با ایشان و با دختر گرامی حضرت رسول حضرت فاطمه سلام‌الله علیها کردند.

و خلاصه این که این‌گونه نیست که اگر بشر آگاه شود کار تمام می‌شود. و تازه اگر هم یک چنین چیزی هم صحیح باشد آن‌گاه عقاب و ثواب بی‌معنا می‌شود. زیرا هر که کار بدی انجام داده ولی جاهل بوده مواخذه نمی‌شود. حتی اگر گفته شود که خوب چرا نرفته سوال کند. می‌گوییم به دلیل این که حتی جهل نسبت به سؤال کردن نیز داشته است. اگر گفته شود خیر علم داشته. در جواب می‌گوییم بسیار خوب اگر علم علت اختیار و علت حرکت است این فرد به همین مقدار که علم پیدا کرده است حرکت نیز نموده است. آخرالکلام این که این حرف خیلی بی‌پایه و بی‌ربط است، به همان اندازه‌ای که جبر بی‌پایه است جبر علمی نیز بی‌پایه است.

آقای معلمی: در مورد فرهنگ نیز اشکالات دیگری مطرح می‌سازند از قبیل این که ما باید به یک ابرقدرت فرهنگی تبدیل بشویم بعد خود را با کفار درگیر نماییم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: با کدام پول و نفر وامکانات؟

آقای معلمی: می‌گویند فرض کنید آمریکا که قطب قوی از متفکرین در بعد فرهنگ و اقتصادی و سیاسی در غرب می‌باشد علتش این است که دانشگاه‌های بزرگ دارد و سطح تحصیلات مردمش بالا می‌باشد و چون مراکز دانشگاهی زیادی درست کرده باعث می‌شود که مغزهای متفکر کشورهای دیگر را نیز به طرف خود می‌کشاند و این که ما تا این حد ضعیفیم به دلیل این است که بسیاری از چیزهایی را

که ما احتیاج داریم به سبب بی‌اطلاعی از آن‌ها محرومیم در حالی که اگر ما سطح آموزش را در کشور بالا ببریم یعنی اگر ۳۰ سال بیش از این دیپلم خیلی ارزش داشت و حال مثلاً لیسانس مهم تلقی می‌شود ما به گونه‌ای بکنیم که دکترا یا فوق دکترا خیلی با اهمیت جلوه نماید. و در همین رابطه همه مردم‌مان را می‌فرستیم به دنبال تحصیل و به علت این‌که مردم ما مذهبی هستند نیز خیلی بهتر از مردم دیگر جهان درس می‌خوانند و تحصیل می‌کنند. بعد از یک مدتی ما در رشته‌های مختلف تحصیل کرده و دکترا و فوق دکترا داریم. بنابراین آنگاه که نیازمند به اطلاعات هستیم هر کاری که بخواهیم انجام دهیم متخصص‌هایش را داریم. و بعد ما مراکز فرهنگی قوی در این‌جا می‌توانیم درست نماییم و همین‌طور که غربی‌ها می‌گویند دانشگاه بین‌المللی جندی‌شاپور و همین‌طور در بخش جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و اقتصاد و غیر نیز مسلط می‌شویم و بعد با انجام دادن فعالیت بیش‌تری که ناشی از ایمان است قدرت علمی‌مان زیاد می‌شود پس افراد کشورهای دیگر نیز به این‌جا رجوع کرده و بعد به تدریج در بین مباحث علمی فرهنگ خودمان را القاء می‌نماییم خودمان نیز دارای متخصصینی خبره می‌شویم با توجه به این‌که اگر بخواهیم تجهیزات جنگی و نظامی درست نماییم نیازمند به اطلاعات هستیم، اگر بخواهیم اقتصاد خودمان را بسازیم و بالعکس اقتصاد کفار را متلاشی سازیم اطلاعات می‌خواهیم و الی آخر....

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: حال بر فرض این‌که همین مدلی که شما می‌فرمایید را بپذیریم ما چند عدد دانشگاه می‌توانیم بزیم بینیم آیا یک چنین کاری شدنی است؟ و فرضاً کشوری نباشیم که جنگ با کفار بنماییم و به فروختن نفت پردازیم و سپس به همین اموری که شما اشاره کردید پردازیم.

آقای معلمی: نکته قابل تذکر این است که آن‌ها نمی‌گویند اقتصاد و سیاست و فرهنگ هیچ چیزی نیست بلکه می‌گویند اصل این مسئله‌ای است که اشاره کردیم مانند ما که بعداً می‌خواهیم ثابت نماییم

اصل جنگ است. آن‌ها هم که نمی‌گویند اصلاً جنگ هیچ چیز مهمی نیست بلکه می‌گویند اصل این نیست بلکه همان طریقی است که اشاره نمودیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: بسیار خوب ما به این مطلب کار داریم که فرضاً اگر بخواهیم همه سرمایه این کشور را دانشگاه بزنیم چه تعدادی دانشگاه می‌توانیم تأسیس نماییم؟ به تعداد کدام یک از کشورهای اروپایی می‌توانیم دانشگاه باز نماییم؟ مثلاً به تعداد آمریکا؟

آقای معلمی: ما اگر قصد داشته باشیم مردم ما تحصیلات دانشگاهی داشته باشند به تعداد دبیرستانی که داریم دانشگاه تأسیس می‌نماییم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: آیا این دانشگاه‌ها، آجر، تیرآهن، و... خلاصه مصالح ساختمانی و امکانات اقتصادی می‌خواهد یا خیر؟

آقای معلمی: خیر ما استاد دانشگاه را در یکی از مساجد می‌آوریم تا به مردم تدریس کند و مردم در رشته‌های مختلف مانند مکانیک و اقتصاد و... تحصیل کنند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: لوازم آزمایشگاهی دنیا را تازه اگر دانشجویان نخواهند امکانات دیگری را ایران نمی‌تواند تهیه کند.

آقای معلمی: مسلم است در ابتدا نمی‌توانیم و به همین علت می‌گوییم دانشجویان به خارج اعزام شوند تا به دستگاه‌های آن‌ها و امکانات تحصیلی آن‌ها کسب تحصیل نمایند. ولی بعد وقتی به ایران برگشت با توجه به این که در این مدت نیز قدرت اقتصادی‌مان به تدریج قوی‌تر گشته و سائل و امکانات لازم را می‌خریم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: آیا قدرت اقتصادی‌مان به اندازه آن‌ها می‌شود؟

آقای معلمی: به تدریج بله یعنی همین طور که اطلاعات ما قوی تر می شود قدرت اقتصادی مان نیز قوی تر می شود. وقتی ما بتوانیم فرضاً در بخش موتورسازی تکنیکی را بسازیم همه قدرت تکنیکی آن ها را به هم می ریزیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حال فرضاً که ما یک موتور جدید پیدا کردیم آیا این موتور نیازمند به بازار و مشتری می باشد تا آن را بخرند و ما بتوانیم با بودجه اش دانشگاه بسازیم یا خیر؟
آقای معلمی: بازار و مشتری اش همه دنیا می باشند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر ما بهترین جنس دنیا را هم ساخته باشیم نمی توانیم به سادگی آن را صادر یا وارد کشوری نماییم و نمی توانیم به سادگی نیز جنسی را از کشوری خارج نماییم.

آقای معلمی: مگر یک موقع ساعت های سوئیس به عنوان ساعت های مچی در دست همه نبود ولی وقتی ساعت های کامپیوتری آمد همه آن ساعت ها کنار زده شد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: راجع به این مطلب بایستی در بخش اقتصاد صحبت شود. و در آن جا باید دید که بازارها و طبقه بندی آن ها و ارزشها و روابط خارجی ما در بازارها و کلیه قوانین مربوط به اقتصاد در هر کشوری ملاحظه گردد (مثل این که اگر بخواهیم جنسی را از کشوری خارج نماییم و روی دریاها آن را حمل نماییم توسط وزارت بازرگانی و... آن کشور چگونه است و به چه صورت باید انجام گیرد تا تلقی قاچاق و جرم نشود همین طور ورود جنس به آن کشور و هكذا)... اگر ما در اقتصاد آن ها به گونه ای حل شویم که راندمان اقتصاد ما به نفع آن ها تمام بشود ما می توانیم فرضاً یک ایالتی از آمریکا شویم.

برادر معلمی: اشکال این جا است که شما بحث را از فرهنگ به اقتصاد منتقل نمودید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به علت این که من از شما سؤال کردم با کدام قدرت و مقدرات می خواهید دانشگاه بسازید.

برادر معلمی: در جواب می گویم شما که الآن می گوید ما با آمریکا می خواهیم بجنگیم می پرسیم با کدام مقدرات؟ اگر اسلحه بخواهید باید از کره جنوبی یا چین و یا... بخرید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ما می گویم با ایمان می جنگیم.

برادر معلمی: آیا با ایمان تنها؟ تفنگ و موشک و هواپیما و... هیچ کدام را نمی خواهید خوب قبلاً از آمریکا می خریدید الان از چین می خرید. بعداً هم اگر کشور دیگری حاضر باشد بفروشد از او هم می خریم. آن ها هم که بی علت نمی فروشند. بایستی یک مقداری از مطالب آن ها را بپذیریم تا آن ها به ما امکانات و مقدرات بدهند. بنابراین همین را که در بخش جنگ انجام می دهیم در بخش فرهنگ نیز همین کار را می کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در این جا تاکتیکی این کار را انجام می دهیم در بخش فرهنگ هم تاکتیکی این کار را می کنیم.

برادر معلمی: خیر ما اصل را بالا بردن اطلاعات می گیریم و مرتباً دانشجو به خارج فرستاده تا آموزش ببیند و فرهنگ جامعه بالا رود و بعد این انسان های مطلع شروع به ابداع و ساختن لوازم و تکنیک مورد نیاز می کنند. اگر بگوئید کارخانه اش را از کجا می آورید؟ در پاسخ می گویم کم کم و به تدریج چون الآن تخصص این امر را نداریم ولی بعد که متخصص اش را داشتیم این کار صورت می گیرد چون می گوید که چه چیزی صادر کنید و چه چیزی وارد کنید تا بتوانیم فلان کارخانه را بزنیم و خلاصه این که این ها با اطلاعات کار می کنند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در این صورت که ما دیگر با اسلام کاری نداریم بلکه یک ژاپنی اطلاعاتی یا آمریکای اطلاعاتی می شویم. حال می پرسیم این آمریکایی اطلاعاتی به چه نحوی از اسلام می خواهد دفاع کند.

برادر معلمی: او که با اطلاعات اش نمی خواهد دفاع از اسلام بکند آمریکا الان با اطلاعاتی که دارد ضربه به اسلام می زند و ما الان آن اطلاعات را نداریم ولی وقتی آن اطلاعات را کسب نمودیم دفاع از اسلام می نماییم و ضربه به کفر می زنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی جنگ می کنید. پس شما می فرمایید ما از نظر اطلاعاتی بالا می رویم و به صورت تکنیکی با کفار چه در نظام آموزشی و چه در روش تحقیقی و... می سازیم. اگر حیثاً لازم شد حتی یک قرض بین المللی بیگیریم همان گونه که ژاپن برای اقتصادش گرفت ما هم برای فرهنگمان می گیریم. اگر روش ما در سایر امور عین آنها باشد ولو تاکتیکی، راندمان اطلاعات ما در اختیار آنها قرار می گیرد. یعنی اطلاعات ما به ماشین آنها می خورد همان گونه که اطلاعات آنها به دستگاه و ماشین ما می خورد خوب، این مسئله مسلماً تفوق بر آنها را ایجاد نمی نماید. بلکه ما یک چیز از جنس آنها می شویم.

برادر معلمی: البته با قدرت بیشتر برای این که کارهایی را که آنها صرف نمایند ما دیگر آنها را صرف نمی نماییم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر کارهای آنها را هم به تدریج انجام می دهید یعنی می خواهیم بگویم اگر اطلاعاتتان هماهنگ با آنها باشد نمی توانید بگویید ما شراب نمی خوریم. در ابتدا می گوید کت و شلوار آنها را همان نظام و نظمی که دارد (نه با وضعی که بعد از انقلاب پیدا کرده) می پوشیم و بعد...

برادر معلمی: از شما سؤال می‌کنم چرا شما از بحث اطلاعات و مصنوعات و... رفتید آنچه ما می‌گوییم این است که ما اطلاعات‌شان را داریم ولی کارهایی را که آن‌ها انجام می‌دهند را که نمی‌خواهیم انجام دهیم و شاید هم همه اطلاعاتی را که آن‌ها دارند ما نیازی به دانستن همه آن‌ها نداشته باشیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: ما نمی‌کنیم و انجام نمی‌دهیم معنایش ضد گسترش پرورشی فکریتان است. بستر پرورشیتان به شما می‌گوید اینکار را انجام دهید. یعنی این‌که می‌گویید ما ایمان را در جعبه‌ای گذاشته و درب آن را بسته و آن را حفظ می‌نماییم ممکن نیست. اطلاعات، ظرف ایمان است و کیفیت ایمان را متأثر می‌کند و این‌که بگویید نمی‌خواهیم و انجام نمی‌دهیم و از این قبیل تعارفی است که شما الان می‌کنید.

برادر معلمی: در بخش قبلی که مشخص شد اطلاعات ربطی به ایمان ندارد.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: کاری ندارد به معنای این است که مطلقاً بی‌ربطی است. ما یک چنین چیزی را تمام نکردیم. آیا بستر پرورشی هیچ اثری برای گسترش اختیار صحیح ندارد. همه صحبت بر سر این است که با هر وسیله و حرکتی از جنگ گرفته تا غیر آن، بندگی خدا گسترده‌تر و سهل‌تر بشود. این راهی را که شما می‌فرمایید بندگی خدا سخت‌تر می‌شود و بندگی ابلیس نیز سهل‌تر می‌شود.

برادر معلمی: چرا؟

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: برای این‌که پرورش گسترش زمینه فکریتان را در رشد زمینه ذهنی آن‌ها منحل می‌نمایید و با این منحل شدن زمینه اختیار برای اختیار سالم نمودن ضیق می‌شود مگر پرستش دنیا وقتی بخواهد قدرت برای آمریکا قرار گیرد به همین فرم اطلاعات و فرم ارتباطات و تأثیرات بر جهان، زمینه برای فساد گسترده نمی‌شود. البته بحث این مطلب راجع به انقلاب فرهنگی و جهت دار بودن علوم است که چگونه علوم زمینه پرستش دنیا را گسترده می‌نمایند اگر بخواهیم وارد

این مطلب بشویم طبیعتاً از حوصله مقاله امان خارج است مگر این که با یکی دو مثال بدان پرداخت - در مجموع می توان گفت فرزندان متدینین وقتی دانشگاه می رفتند دانشگاه ماشین بی دین سازی قویی بود و آنها را بی دین می ساخت. البته این دستگاه این گونه نبود که اختیار را سلب می نمود ولی کم کم هویت این ها را منحل می نمود که راهی برای زندگی سعادت و رفع فقر و رشد وجود ندارد جز همین راهی که من می گویم و وقتی که در این راه قرار می گیرند می بینند نظریاتش و عقایدش دگرگون می شود. وقتی از یکی از این ها سؤال کنیم که چرا به رشته روان شناسی رفتی و دکترای این رشته را گرفتی می گوید می خواستم در علم روان شناسی قانونی پیدا کنم برای رفتار می گویم تو که می خواهی قانونی برای رفتار پیدا کنی یعنی رفتار قانون مند است. در جواب می گوید بله - می پرسیم یعنی انگیزه قانون مند است می گوید بله. اگر بپرسیم پس اختیار چطور در جواب گیر می کند. چون علم طبق علت و معلول علمی و به عبارتی جبر علمی معتقد است که کارها قانونی انجام می گیرد یعنی متدلوژی علوم در کار این فرد اثر گذاشته. و به ما می گوید من با این علم مریض خوب می کنم ولی مسئله ای که هست این که ما همه می پذیریم که مریض خوب می کند. میزان افرادی را هم ایشان توانسته در بیماری های روحی درمان نماید تعدادش زیاد است و به انواع و اقسام عمیات ظاهر به هم آنها را مشغول نموده و... ها کذا ولی شما در بین تمامی دکترها بهتر از آقای سلامی نمی توانید پیدا کنید - افکارش هم مانند آقای شریعت مداری در روان شناسی نیست. خیلی اسلامی تر فکر می کند و لکن وقتی به کار کردن بر روی فرد می رسد با توجه به اطلاعات را که دارد بر اساس یک اصول مفروض انسان را می شناسد و بر روی او کار می کند نفع ایشان در مدل پرورشی محال است مانند خودش را تحویل دهد. ایشان برنامه ای را که برای دبستان و دبیرستان و... می ریزد اگر از اطلاعات علمی اش استفاده کرده باشد دکتر سلامی را تحویل نمی دهد. دکتر ارانی را تحویل می دهد هر چقدر هم که سعی کند بر این که اثبات نماید ارانی

اشتباه گفته و مرتکب خطا شده و این روان‌شناسی و پیسکولوژی که نوشته مادی است ولی به هر حال با یک متدولوژی خاص می‌خواهد کار کند. ایشان خودش ساخته شده یک متدولوژی دیگری است ولی مانند خودش را نمی‌تواند تحویل دهد. در عین حالی که خودش ساخته شده نسبی یک دستگاه دیگر است ولی اطلاعاتش باعث می‌شود ضد خودش را درست نماید. این علوم و اطلاعات اگر جامعه را ضد اسلام ساختند آن‌گاه چه می‌کنید؟ یعنی این‌که می‌گویید به خارج برود و در اقتصاد مدل کینز را بیاموزد فرضاً حتی اگر در ایران هم تا رسائل و مکاسب را خوانده باشد اهل عمل به احکام و نماز شب خوان و ضد ربا هم باشد ولی الان که از آمریکا آمده اگر بخواهد بانک بسازد بانک ربوی می‌سازد. ضریب فنی دیگری ندارد. این یک مطلب.

حال فرض می‌نماییم که بگویند ما می‌خواهیم بر اساس اصول موضوعه اسلامی کار نماییم. کسی که می‌خواهد بر یک اصول دیگر کار کند و می‌خواهد رابطه‌اش را با کفار از طریق فرهنگ در جنگ قرار دهد ولایت کفار را یا می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد اگر ولایت کفار را بپذیرد از جمیع جوانب دیگر نه تنها محاصره است بلکه علم‌اش به درد جامعه خودش هم نمی‌خورد. یعنی اقتصاد کفار را پذیرفته. یک زندگی دیگری را هم به اومی‌دهند این علمی را که پذیرفته آن اقتصاد را اصلاً جوابگو نمی‌تواند باشد. یعنی ماشین متعلق به کفار را این فرد دیگر نمی‌تواند تعمیر نماید. یعنی یا یک قمر، اطراف سیاره آن‌ها می‌شود. یا اگر نخواهد این چنین باشد در بحث هجوم تمام کردیم که آن‌ها دست از سرش بر نمی‌دارند. این فرد هم تواند از استراتژی فرهنگی‌اش در بخش دانشگاه بگوید که من می‌خواهم نحوه زندگی و نحوه تأثیر شما بر جهان مادی را عوض کنم، آن‌ها تمتعاتی از این عالم دارند اگر شما بخواهید این‌ها را قطع کنید که قبول نمی‌کنند.

از باب معارف حوزه نیز اگر گفته شود من اسلام را بیان می‌کنم اما شما هر نحوه که می‌خواهی زندگی بکن، مثل این است که بگویند اگر می‌خواهی شراب بخور اما گاهی هم آیه منع شرب خمر بخوان. آقای معلمی: پس اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم مطلب را می‌شود و این جوری بیان کرد که اگر بحث از مبارزه فرهنگی به این معنا باشد که اول یک ابرقدرت فرهنگی بشویم بعد به دنیا جنگ کنیم را می‌شود به دو صورت بیان کرد.

۱- این دید که اطلاعات آن‌ها (خارجی‌ها) را از طریق فرستادن دانشجو و یا آوردن استاد را کسب کنیم تا بتوانیم ابرقدرت فرهنگی بشویم را به دو صورت می‌توان پاسخ داد. در بخش فرهنگ که نوشته شده است روشن شد که ساختار نظام فرهنگی و اطلاعاتی که وجود دارد برای آن سیستم خوب است و به درد ما نمی‌خورد و حتی همین که گفته شود که بعضی از اطلاعات به درد ما می‌خورد و بعضی نمی‌خورد، تفکیک آن‌ها احتیاج به یک مدلی و ابزاری دارد. و در همین جا می‌توان به صورت مختصر بحث جهت دار بودن علوم را نوشت که انسان‌ها دنبال چیزی هستند و این عمل آن‌ها را به اطلاع می‌رساند و اگر آمال مومن و کافر دو چیز است نمی‌شود اطلاعات آن‌ها نیز یکسان باشد.

۲- اگر گفته شود که ما اطلاعات اسلامی می‌گوییم باید تبدیل به یک ابرقدرت فرهنگی اسلامی بشویم. می‌گوییم که این هدف یک تحقیقات دیگری و یک ابزار و آزمایشگاه دیگری را می‌طلبد که در صورتی که هدفشان درست کردن این تشکیلات باشد که یک شبه نمی‌شود و مراحل دارد. این عوض کردن و تغییر دادن وضع موجود نظام فرهنگی باعث درگیری با کفار می‌شود.

بسمه تعالی

نوار هفتم

فهرست نوار هفتم

- ۱- آیا قدرت پیروزی بر عراق را داریم یا خیر؟
- ۲- پیاده کردن فرهنگ، سیاست و اقتصاد در شکل الهی بر اساس اصل قرار دادن جنگ.
- ۳- جنگ فشار است و فشار علت تحرک در سه بخش قلب - ذهن و عین
- ۴- جنگ هم می‌تواند باعث ذلت و وابستگی شود هم باعث عزت و استقلال
- ۵- ایران فرهنگ شهادت را نه فقط در داخل آورده بلکه در خارج هم آورده
- ۶- آیا ممکن است به وسیله مبارزه اقتصادی به کفار ضربه بزنیم

بسمه تعالی

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: مردم به محصولات و الگوی مصرف و زندگی کفر مانوس خاطر هستند، به نظر می‌رسد اگر شما مثال بزنید که بسیجی لازم است تا اقتصاد رشد کند کسی متوجه نمی‌شود، الان به صورت ابتدایی هم نمی‌توان تصویر مشخصی ارائه داد. آنچه که در مجموع روشن است این که اگر ما خواستیم مثل ژاپن بشویم، ۱- نباید رابطه خودمان را با دنیا قطع کنیم ۲- باید بپذیریم که سرمایه‌ها بر اساس همان نظام‌های جهانی به این‌جا بیاید، همان‌طور که سرمایه‌های ژاپن از کشور آمریکا به ژاپن رفت ۳- در دادوستد ارزی و سایر چیزها هم مثل آن‌ها عمل کنیم.

برادر معلمی: همان مطالب سابق تکرار می‌شود که این نحوه از تولید جدای از بانکداری، جدای از ارتباط با دیگر کشورها ممکن نیست و اگر این رشد و این تولیدات را می‌خواهیم باید این‌ها را بپذیریم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: حتی جدای از فرهنگ و رده‌بندی تحصیلات. به هر حال می‌گویند که تولید یک‌عواملی دارد. ۱- نیروی انسان ۲ - ابزار ۳- سرمایه. ابتدائاً نیروی انسانی متناسب با کارخانه‌های ژاپن را باید بسازیم همان‌طور که ژاپن این نیروی انسانی را ساخته است مدرسه تأسیس کرد و مراحل مختلف تخصصی آن‌را فراهم کرد کارخانه‌های لازم را نیز مقداری خرید و مقداری خودش ساخت و پولش را هم تهیه کرد. می‌گویند اگر این سه عامل باشد معدن تبدیل به کالا می‌شود. اما این عوامل در یک دستگاهی درست می‌شود.

مطلب دیگر این که وقتی شما می‌گویید اگر دشمنان خواستند با ما بجنگند ما هم با آن‌ها می‌جنگیم مگر تحرکات آن‌ها غیر از این که برای دنیا باشد برای چیز دیگر هم هست؟ آن‌ها بالضروره باید بجنگند نه این که اگر خواستند بجنگند، حتماً با آن‌ها جنگ خواهیم داشت آن‌ها از یک کشور کوچک هم که زیر بارشان نرود نمی‌گذرند.

این که آیا قدرت پیروزی بر عراق را داریم یا خیر؟ به نظر می‌رسد این قدرت را داریم برای این مطلب یک دلیل عینی داریم و یک دلیل مبنایی و تئوریک. دلیل عینی ما این است که ما تا کنون بر عراق پیروز شده‌ایم به حول الله و قوته، عراق در سراسر ۸۰۰ کیلومتر جلو آمده بود و در بعضی از مناطق هم خیلی پیشروی داشت، الان عراق را از مناطق بیرون کرده‌اند، یعنی این تحلیل جا داشت که آن زمان‌ها کسی نباید و بگوید مسایل را راه دیپلماتیک حل کنید ولی الان که او را از مناطق اشغالی بیرون کردیم جای تردید در این مطلب هم نیست، مخصوصاً که در این قضیه باید اموری را توجه کرد، عراق ممکن است

الان نیروی زیادی پشت جبهه جمع‌آوری کرده باشد ولی نیروهایی که در عین حالی که دفاع از خاک خودشان می‌کنند اما روحیه آن‌ها شکسته شده است به نظرشان نمی‌رسد که ایران نحوی باشد که ظرف سه روز تا تهران را بگیرند، اکنون روی ایران حساب دیگری می‌کنند بلکه بر عکس به نظرشان می‌آید جنگ با ایران بسیار سخت است. یک مطلب دیگر این که در سال ۵۹ مدت‌ها بود که ایران در جنگی درگیر نشده بود و برای ایران جنگی پیش نیامده بود حالا در عین حالی که می‌گویید شاید مردم خسته شده‌اند یا شاید از نظر اقتصادی ضعیف شده‌اند ولی می‌توانیم قبول کنیم فرهنگ شهادت پیدا شده است، مشکلات الان زیاد است ولی این یک چیز عزیز و محترمی است که در این زمان پیدا شده و قبلاً نبوده است. یک مطلب دیگر این است که آن روزی که عراق به ایران حمله کرد صدام خیلی رجز می‌خواند می‌گفت اگر خرمشهر یا تپه‌های شوش را گرفتند من کلید بصره را به آن‌ها می‌دهم، الان دیگر از این حرف‌ها نمی‌زند. الان می‌گوید ایدئولوژی ایران خطر دارد و خطرش از اسرائیل بیش‌تر است و اعراب باید در مقابل آن متحد شوند، معنای این کارها این است که دیگر این روحیه که ایران یک لقمه بیش‌تر نیست از سر خود ابرقدرت‌ها هم بیرون رفته است چه رسد به عراق.

برادر معلمی: همان‌طور که می‌فرمایید الان هم پذیرفته‌اند که اگر ایران و عراق در شرایط مساوی با یک‌دیگر جنگ کنند عراق فوراً شکست می‌خورد یعنی عراق توان مقابله با ایران را ندارد اما ابرقدرت‌ها به عراق کمک می‌کنند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: پس دیگر صحبت از جنگ ایران و عراق نیست و در حقیقت این سؤال مطرح است که آیا ایران قدرت نبرد با مستکبرین جهانی را دارد یا خیر؟ یعنی از موضع عراق با دنیا بجنگیم، این خیلی فرق دارد که آیا ایران با عراق می‌تواند جنگ کند یا نه؟ به نظر من قضیه جنگ ایران با عراق تقریباً حل شده است و چیزی نیست که کسی بتواند در آن تشکیک کند صحبت این است

که آیا از موضع عراق می‌توان با دنیا جنگ کرد و بر عراق پیروز شد یا خیر؟ قطعاً پس از این پیروزی می‌گویید ما بر جهان پیروز شده‌ایم

این یک نکته مهمی است که شما در امور اخلاقی می‌گویید جنگ با هوای نفس علت قدرت برای تقوی می‌شود یعنی علت قابلیت می‌شود برای این‌که خدا افاضه بفرماید جنگ با هوی را علت ضعف انسان در برابر هوی نمی‌گیرید یعنی نمی‌گویید انسانی که با هوی می‌جنگد و مخالفت هوی می‌کند تابع هوی خواهد شد، هوی را هم به هر مرتبه که منتقل کنید وقتی به هوی می‌گویید میل، همه آن‌ها را فرا می‌گیرد از درگیری با نفس در همه سطوح این نتیجه حاصل می‌شود که به اذن الله تبارک و تعالی نفس تدریجاً ضعیف شود و ملکه تقوی بر نفس حاکم شود.

حالا اگر در انسان‌شناسی یک چنین حرفی زدید باید بپذیرید که نبرد با کفر اساس است برای پیدا شدن قدرت ایمان و گسترش آن، اگر الگوی مصرفی کفر را بخواهید رد کنید باید با آن درگیر شوید، ساختار پولی و فرهنگی آن‌ها را می‌خواهید کنار زنید باید با آن درگیر شوید نه این‌که آن را بپذیرید چون در این صورت منحل در آن می‌شود، ولایت آن‌ها را می‌خواهید قبول نکنید خوب باید با آن‌ها درگیر شوید. می‌گویید دنیا می‌خواهد عراق را در مقابل شما نگه دارد، پس ولایت دنیا بقاء عراق را در برابر ما می‌خواهد، اگر ما بخواهیم بقاء او را امضاء کنیم که تسلیمش شده‌ایم و ضعیف می‌شویم و اگر نفی بقاء عراق در شکل فعلی آن را بخواهیم یعنی در حقیقت ولایت کفر را قبول کرده‌ایم و ما در نفی ولایت کفر هست که قوی می‌شویم نه در پذیرش آن و بر اساس قرار دادن جنگ است که می‌توان هم فرهنگ و هم سیاست و اقتصاد را در شکل الهی در جهان پیاده کرد یعنی جنگ نقطه قوت ماست.

جنگ معنایش چیزی نیست جز شدتی که نفی فیزیکی طرف مقابل را می‌خواهد یعنی نفی عینیت طرف مقابل جنگ چیزی جز نفی قدرت عینی طرف مقابل نیست. این نفی عینی مبدأ پیدایش قدرت می‌شود

اگر درست و با محاسبه انجام بپذیرد، یک وقت می‌گویید محاسبات آن غلط است، یک وقت می‌گویید همه چیز آن درست است خوب اگر همه چیز آن درست است باید علت قدرت شود. جنگ در دنیا علت پیدایش اختراعات شده است، جنگ فشار است و فشار علت تحرک می‌شود در بخش قلب، ذهن و عین و در باب ارتباطات. شما یک تحلیل کنید که چرا جنگ برای مصر شد پدر احتیاج و احتیاج هم پدر ذلت ولی برای آلمان جنگ پدر اختراع هم شد و اختراع هم پدر قدرت شد. اگر جنگ همراه با یک ایدئولوژی برتر باشد که ما قایل هستیم که اسلام توانایی این را دارد جنگ باید برایش ابزار قدرت و اصلاح بشود به نظر می‌آید هم در داخل به وسیله جنگ پیروز می‌شویم و هم پیروزی در خارج را به دست می‌آوریم اما پیروزی خارجی در دو بخش است، یک پیروزی سیاست و ولایت که در دنیا ترس مردم از برابری با ابرقدرت‌ها شکسته شده است و این شکسته شدن ترس از ابرقدرت‌ها مطلب ساده‌ای نیست علاوه بر این مردم دنیا به ما تمایل پیدا کرده‌اند یعنی بی تفاوت شده‌اند نسبت به ما و ابرقدرت‌ها یعنی طرفدار پیدا کرده‌ایم این طرفداری اگر یک وقت اوج بگیرد و به روحیه عمومی مردم جهان تبدیل شود آمریکا نه فقط ابزار جنگی‌اش را نمی‌تواند به کار گیرد و نه فقط عراق را نمی‌تواند حفظ کند بلکه خودش را هم نمی‌تواند حفظ کند یعنی من معتقدم حتی ملت آمریکا هم قیام می‌کنند. وضعیت روانی مردم دنیا الان دارد عراق را حذف می‌کند و آمریکا هم نمی‌تواند کاری کند. مظلومی را که درست کرده بودند و عقده‌هایی را که ایجاد کرده بودند، تفاخرهایی که بر مستضعفین عالم کرده بودند و مستضعفین عالم را به طمع ذلیلانه انداخته بودند و مستضعفین ذلیلانه برای آن‌ها می‌دویدند، الان انقلاب اسلامی ایران دارد یک عزت به آن‌ها می‌دهد که قدرت نخواستن و ستیزه‌جویی پیدا می‌شود و شما نمونه آن را در فلسطین می‌بینید، در فلسطین اگر مردم می‌خواستند ذلیل اسراییل باشند و غرق دنیا بودند این درگیری‌ها که پیش نمی‌آمد.

برادر معلمی: صحبت این است که عراق تنها نیست و الان دارند عراق را به جهان متصل می‌کنند از یک طرف به اعراب وصل می‌کنند، خوب در این صورت روشن است که در صورت شکست خوردن عراق دنیا شکست خورده است. اما این‌ها می‌گویند اول جنگ عراق حمایت نمی‌شد عراق حمله کرد ولی فکر می‌کردند پیروز می‌شود اما از وقتی دیدند دارد شکست می‌خورد ماهواره در اختیارش گذاشتند و به هر میزان فشار ما زیادتر می‌شود آن‌ها هم بیشتر کمک می‌کنند اول جنگ فقط روسیه به عراق سلاح می‌داده بعد فرانسه و کشورهای دیگر متوجه شدند اگر ایران پیروز شود چه آثار زیان‌باری برای شرق و غرب می‌گذارد آن‌ها هم کمک کردند و نمی‌گذارند عراق شکست بخورد.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: البته مستضعفین جهان هم‌اکنون بیش‌تر انقلاب ایران را شناخته‌اند و بیش‌تر کمک می‌کنند. الان فرضاً سه میلیارد از مردم جهان مستضعف هستند و یک میلیارد از آن‌ها مستکبر می‌باشند، از روسیه و آمریکا گرفته تا سایر ممالک مستضعفین امم به چه چیز ذلت را پذیرفته‌اند؟ به طمع نسبت به دنیا و علت ترس آن‌ها نیز همین طمع‌شان است اگر طمع نباشد ترس همیشه دنبال طمع است. شما طمع در ماندن را بردارید دیگر ترس نیست، کسی می‌ترسد که بخواهد چیزی را بگیرد کسی که می‌خواهد آن را رها کند که نمی‌ترسد. ایران دارد رها کردن را تعلیم می‌دهد شهادت یعنی رها کردن دنیا و این تعلیم را عملاً به مستضعفین جهان انجام می‌دهد. می‌گوید سلامت دست را از تو می‌گیرند و بازوی تو را در فلسطین می‌شکنند می‌گویند عیب ندارد، خوب این را دیگر با چه چیز می‌توان ترساند، می‌گویند تو را می‌کشند و زندگی‌ات را می‌گیرند می‌گویند باز هم عیب ندارد من زندگی را نخواستم، با این شخص که نمی‌توان جنگ کرد. علت این که نمی‌توانند اسلحه هسته‌ای وارد کنند دو چیز است ۱- ضوابط داخلی خودشان ۲- بالاتر از ضوابط خودشان، پشتوانه آن ضوابط که ارواح مردم عالم است. جهت‌گیری تعلق مردم دارد عوض می‌شود. نسبت تأثیر ایران در جهت تعلق

عمومی جهان بوده است و این امر بسیار مهمی است. در جنگ کوبا آبروی آمریکا از حیث صلح طلبی اش زیر سؤال می‌رفت و این جور هم نبود که مردم دنیا به این نحو قیام کنند فقط می‌گفتند آمریکا ظالم است اما در قضیه ایران می‌گویند ملحد است و می‌گویند نظام اسلامی می‌خواهیم یعنی تعلقات دارد الهی می‌شود و این مطلب از اعظم اموری است در عالم رخ می‌دهد، طمع نسبت به عالم دارد برداشته می‌شود. طمع است که ترس و به دنبال آن ذلت را می‌آورد و این طمع اگر دنیوی باشد طمع پست باشد. ولی اگر طمع در رضوان الله باشد آن‌جا دیگر طمع گفته نمی‌شود (اذا رایت کرمک طمعت) وقتی کرم تو را می‌بینم طمع می‌کنم تا جزء بخشیده شدگان باشم و از پستی حضاضت خارج شود.

ایران فرهنگ شهادت را نه فقط در داخل آورده بلکه در خارج هم آورده است و به عنوان یک کرسی قدرت دارد به مستضعفین جهان نشان می‌دهد اگر می‌خواهید ذلیل نباشید مثل ما باشید و این امر جلو می‌رود و با جلو رفتن آن کفر در دنیا متزلزل می‌شود. آمریکا هراس دارد که این‌جا را بمباران هسته‌ای کند چون می‌ترسد که در دنیا عوض این‌جا ده تا ایران درست شود. مستضعفین عالم از مسلمین یاد می‌گیرند و مسلمین هم تحریک می‌شوند و هر چند که حاکمان مسلمین با ما مخالفت کنند در بین مسلمین و جاهت خود را از دست خواهند داد. ارواح و طبایع عالم به طرف ایران است و بشر ولو به لسان اندیشه نتوانسته درست تحلیل کند و این نشانه ضعف تبلیغات ماست ولی به لسان ادراک قلبی این مطلب را می‌چشد که اگر قدرت می‌خواهد باید زیر بار آن‌ها نرود باید مرگ را بپذیرد و مرگ به معنای حیات شرف اوست. فیلیپینی‌هایی که مسلم نبودند و ذلت تا حدی به این‌ها نازل شده که جزء صادرات آن‌ها نه فقط نیروی انسانی به عنوان خدمتکار و مستخدم هست که زن برای امور جنسی صادر می‌کنند و برای این مالیات و برنامه هم دارند. یعنی به هر کاری حتی خودفروشی تن می‌دهند در مقابل مطامع دنیا و این با امر نکاح در اسلام خیلی فرق دارد خودفروشی آنها به طمع دنیا بدترین شکل

بردگی است ولو اسم آن را بردگی نمی‌گذارند و بردگی را بد می‌دانند. اما الان به حول الله و قوته عکس امام خمینی را در آن‌جا تکثیر می‌کنند شما گزارش‌ها را می‌بینید چه نحوه ارواح آن‌ها به طرف خدای متعال و دوری از این مطالب مشتاق شده است، اگر این اوج بگیرد کاخ آمریکا را سرنگون می‌کند و می‌کند.

آن وقت می‌بینیم این‌ها حاضرند رژیم عراق را عوض کنند، پیروزی نظامی را به ما بدهند در صورتی که ما دست از جنگ با دنیا برداریم و ما به یاری خدا دست بر نمی‌داریم.

شاهد بر این مطلب این است که در ۱۰ یا ۱۵ سال قبل بشر این حالت ذلت را درک می‌کرد و از آن تنفر داشت ولی ظهور آن در شکل طرفداری از کمونیسم بود. منجی خودشان را مارکسیست می‌دانستند. حالا در سراسر دنیا کمونیستی بسیار ضعیف شده است بلکه در داخل شوروی نیز ضعیف شده و در داخل چین نیز ضعیف شده است. از شواهدی که می‌توان ذکر کرد این است که تغییر رویه‌ای که شوروی می‌دهد این کمال ظلم است که کسی بگوید این تغییر رویه به دلیل این است که تز مارکس قدرت و کارایی اقتصادی نداشت سرش این است که تز مارکس تا وقتی می‌توانست غضب دنیایی را تحریک کند، انقلاب‌هایی در دنیا بود و روسیه این‌ها را می‌فروخت و پول‌اش را می‌گرفت، یعنی روسیه قدرت اقتصادی پیدا می‌کرد به وسیله باجی که از آمریکا و کشورهای اروپایی می‌گرفت و مرتب این‌ها را تحریک می‌کرد که جلو بروند و خود این یک وسیله‌ای بود که کسب قدرت غیر مستقیم اقتصادی کند و از زمانی که این حرف وارد میدان شده و پرچم کمونیست گرایی در دنیا کم شده و طرفدار ندارد روسیه در ضعف اقتصادی افتاده است چون دیگر مالک چیزی نیست که بخواهد بفروشد، بلکه آمریکا اگر دارد در مقابل ایران روسیه را نگه می‌دارد و روسیه هم مرتباً دارد روش‌های اقتصادی خود را تغییر می‌دهد و در آن‌ها تجدید نظر می‌کند، رییس سازمان برنامه‌ریزی کشور خودش را در شورای

برنامه‌ریزی از کار برکنار کرده است و رییس دیگری جای آن گذاشته چون می‌گوید ما می‌خواهیم در عرض ۳ سال ۶۰٪ از کارخانه‌های خود را به بخش خصوصی و اگذار کنیم و سه سال بیش‌تر فرصت نداریم تا این که نظام خود را به نظام سرمایه‌داری تغییر دهیم. چرا این مطلب پیدا شد چون می‌بیند یک پرچم دیگری در دنیا بلند شده و شعار مستضعفین الان خیلی قوی‌تر از شعار کارگر روسیه جلو می‌رود و در خود روسیه هم دارد کار می‌کند. این مطالب اگر جمع‌آوری شود آثار جهانی جنگ با عراق به نحوی روشن می‌شود که شکست عراق با مظلومیت ایران در حال جنگ انجام می‌گیرد، ایران می‌جنگد و شهید می‌دهد و در این جنگ و شهادت در عین حالی که پیروز می‌شوید در عین حال مظلومیت او و طرفداری او از مظلومان جهان بیش‌تر روشن می‌شود و مستضعفین جهان حس کرده‌اند که طرفدار پیدا کرده‌اند و اگر از طمع خود دست بردارند و زیر پرچم این دستگاه و این شخصی که مبشر آزادی آن‌هاست بیایند رشد خواهند کرد.

بنابراین پیروزی بر عراق حتماً ممکن است و آن وقت سؤال دیگری مطرح است که چگونه عده‌ای در این پیروزی تشکیک می‌کنند و می‌گویند ممکن نیست، آیا اسلحه‌هایی هست که تاکنون به عراق نداده باشند غیر از آن اسلحه‌های هسته‌ای.

آیا اسلحه سبک یعنی تفنگ به او ندادند و تاکنون تفنگ عراقی‌ها کم بود آیا تانک و هواپیما به او نداده بودند؟ تنها چیزی که به او نداده‌اند اسلحه هسته‌ای بوده است. اسلحه شیمیایی هم به او داده‌اند، چه چیزی به او نداده‌اند که الان می‌خواهند بدهند.

مبارزه اقتصادی (از موضع اقتصاد)

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: در مورد مبارزه اقتصادی نیز کسانی که می‌گویند ما باید یک اقتصاد مثل ژاپن داشته باشیم تا بتوانیم از این طریق به کفار ضربه بزنیم باید توجه کنند که مبنای رشد اقتصادی

و شالوده و زیربنای اقتصادی ژاپن، اختلافی با اهل دنیا ندارد یعنی اگر بخواهیم در یک کلمه بگوییم اخلاقی که حاکم بر مبانی اقتصاد شرق و غرب هست در این که سعی بر دنیا می‌کنند یکی است ممکن است یکی از وصف غضب دنیوی و دیگری از وصف شهوت دنیوی استفاده کنند ولی واضح است که هیچ کدامشان صحبت از این که اقتصاد را برای دنیا نخواهند و دنیا را نپرستند نیست. لذا نزاع آن‌ها در فرم است نه در زیربنا، در راه‌های رسیدن به دنیا اختلاف دارند، بنابراین یک جامع مشترک حقیقی دارند که در آن جامع مشترک می‌توانند حرکت کنند. پول‌شان نه در داخل با هم‌دیگر جنگ اساسی دارند و نه در خارج. معاملات ارزی‌شان با هم‌دیگر نیست. می‌توانند با هم‌دیگر بنشینند و در دزدی کردن هر کدامشان یک فنی را به کار بگیرند و خلاصه روابطی را درست کنند که در مجموع جواز دزدی را پایه و اساس قرار بدهند و ما نمی‌توانیم اکل مال به باطل را شیوه رشد اقتصادی قرار دهیم چون مبنای اقتصاد ما پرستش دنیا و باطل نیستۀ «ولا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل» آن‌ها اکل به باطل می‌کنند و این مطلب در کلیه قراردادهای خارجی برقرار است و ضوابطی اجرایی که این نکته را در سطح جهانی به عهده می‌گیرد را به ثبت رسانده‌اند شما می‌خواهید در چه دنیایی از نظر اقتصادی قوی بشوید؟ در دنیایی که مبنای حق و باطلش را دنیاپرستان بر اساس «اکل مال به باطل» قرار داده است؟ و این را توانسته‌اند از مبنای حقوق به کلیه نظام‌هایی که برای اجرای آن حقوق در عالم هست بکشاند و کشانده‌اند. شما از خرید و فروش تکنولوژی و نحوه بهره‌برداری از آن گرفته تا استخراج معادن گرفته با آن (تکنیک اکتشاف و استخراج معادن) تا تکنیک پالایش نفت و حمل و نقل نفت و تکنیک تبدیل کردن نفت به محصولات مختلف تا تکنیک ارایه آن برای مصرف و توزیع همه در آن ساختار است. بنابراین کسی که هم‌چنین فکری می‌کنند می‌خواهد بگوید همه این‌ها را بپذیریم؟ در هیچ جای اقتصاد

و نسبت تأثیر مادی کفار نمی‌توان دست گذاشت که گفته شود این مشترکاتی است که جدای از ساختار اجرایی جریان یافتن حقوق و نظام ارزشی می‌باشد.

کم‌ترین مطلبی را که به صورت واضح‌ترین مطلب می‌توان روی آن دست گذاشت نظام ارزی آن است که اعتبارات تولید اقتصادی هست و نظام شرکت‌های تولیدی، سهامی و بازار بورس که مسئله ساختار تولیدات اقتصادی هست و نظام شرکت‌های تولیدی، سهامی و بازار بورس که مسئله ساختار تولید را به عهده دارد یا نظام توزیع جهانی که امر تجارت آن‌ها را به عهده دارد و کالاها را طبقه‌بندی می‌کند، عناوین را برای این‌ها به رسمیت بین‌المللی می‌دهد. وقتی عنوان را مشخص می‌کند، او هست که معنون آن را (قیمت آن را) در جهان مشخص می‌کند. پس بنابراین بازار اعتبار و بازار بورس که بازار تولید هست و طبقه‌بندی در توزیع در نظام جهانی به دست آن‌ها است و شما نمی‌توانید کشور تولیدکننده باشید که بتوانید صادر کنید.

اولاً این‌که چگونه می‌خواهید تولید کنید؟

دوم این‌که کجا می‌خواهید ببرید و توزیع کنید حاکمان بر بازار جهانی اجازه بدهند؟

اگر این‌ها تمام شده است، شما وقتی می‌توانید ژاپن بشوید که دست از اسلام بردارید، بله، طبیعتاً به صورت تاکتیکی می‌توان از این‌ها استفاده کرد و این‌ها را حول یک استراتژی دیگری که آن‌هم جنگ بر سر به دست گرفتن ولایت اسلامی و خارج کردن از ولایت کفر هست استفاده کرد. در این شکل وقتی ولایت ما توسعه پیدا کرد حالات رواین و روابط حقوقی زیر در جهان تغییر پیدا خواهد کرد و ساختار اجرایی نظام ارزشی جهان نیز عوض می‌شود. حالا که ژاپن ابرقدرت اقتصادی است چرا نمی‌تواند از نظر سیاسی به آمریکا ضربه بزند؟ ما برای این‌که اقتصادمان خوب بشود باید مثل ژاپن شرکت‌های بزرگ داشته باشیم؟ به هر حال یک اقتصاد خرد داریم و یک اقتصاد کلان، در حالت کلان که نگاه کنیم

اقتصاد ژاپن چگونه می‌چرخد؟ آیا جز این است که بر اساس اصول ساختاری غرب و نظام کفر می‌چرخد؟

آقای معلمی: ما باید نشان دهیم که کجای آن نظام کفر است؟

یک قسمت آنرا باید رجوع دهیم به اوایل جزوه که آنجا گفته‌ایم ژاپن می‌خواهد شرکت‌ها و کارخانه‌های بزرگ درست کند و اگر جایی نباشد که به صورت متمرکز پول جمع کند و برای تولید در اختیار آن‌ها قرار دهد یعنی بانک لازم است و بانک هم بر اساس رباست و پس حتماً چنین ساختاری منوط بر رباست یعنی اگر ربا بدهیم و ربا بگیریم می‌توانیم یک چنین نظام اقتصادی درست کنیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی اگر بخواهید دنیا را بپرستید، در دنیا پرستی قوی می‌شوید.

آقای معلمی: باز این حرف به معنای این است که حالا که ما مسلمان شده‌ایم دیگر هیچ قدرتی از دنیا نمی‌خواهیم؟

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: چرا می‌خواهیم اما در یک ساختار دیگری.

آقای معلمی: یعنی بالاخره ما باید یک تکنیک‌هایی را داشته باشیم، به نظر ما می‌رسد که اگر ما اسلام را بپذیریم باید در همه چیز از آن‌ها جلوتر باشیم، و از کالاهایی که آن‌ها دارند هم بیشتر و هم قوی‌تر داریم. در این صورت آن‌ها سؤال می‌کنند که تولیدات زیادت‌ر منوط نیستت به کارخانه بزرگ‌تر؟

(حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: نه) پس باید همین‌ها را برای‌شان اثبات کنید.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: در دستگاه آن‌ها وسیله‌ای که پول را جمع می‌کند ربا هست. شما در

تمرکز نسبت تأثیر را بالا می‌برید ولی از طریق عمل‌کرد سازمانی قدرت تحرک را پایین می‌آورید.

این که شما در مورد ژاپن می‌فرمایید که ربا و تمرکز و کارخانه‌های بزرگ و صرفه‌جویی در مقیاس تولید با اخلاق اسلام نمی‌سازد یک مطلب را تمام می‌کند یعنی این که اقتصاد نمی‌تواند استراتژی باشد. اما این که اقتصاد اسلامی چگونه است یک بحث دیگری است.

آقای معلمی: ما در بخش قبلی تمام کرده‌ایم که این نحو اقتصاد که مبتنی بر ساختار نظام کفر است اشکالاتی دارد. ولی تمام نکرده‌ایم که اقتصاد استراتژی نمی‌تواند باشد. یعنی ما باید ثابت بکنیم که اگر انسان قدرت اقتصادی داشت از این طریق نمی‌توانیم دنیا را بگیریم. آن‌هایی که ژاپن را الگو می‌گیرند نمی‌گویند که ما همه چیز آن‌ها می‌خواهیم بلکه می‌گویند قدرت اقتصادی ربطی به نظام ارزشی ندارد. حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: غرض از قدرت اقتصادی که می‌گویید این است که روابط حقوقی آن‌ها را به رسمیت بشناسیم یا نه؟

آقای معلمی: ممکن است به رسمیت بشناسیم همین‌طور که الان هم در بخش نظامی ما مجبور هستیم که ابزار و تکنولوژی موجود جهان را به رسمیت بشناسیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: نه، این قایق‌های تندرو که ما درست می‌کنیم به رسمیت شناختن است؟

آقای معلمی: در مورد این قایق‌ها نیز موتور آن از ژاپن می‌خریم، قایق آن از هلند می‌آوریم و مونتاژ می‌کنیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: به رسمیت شناختن این است که ما برابر ناو آن‌ها ناو ببریم. در معادلات جهانی، قایق قدرت حمله به ناو را ندارد ولی برای ما دارد چرا دارد؟ آقای معلمی: آدم‌هایی که آن‌ها دارند آدم‌های ترسویی هستند چون به دنیای دیگری اعتقاد ندارند. ما چون پول نداشتیم ناو بخریم و اگر هم می‌خواستیم باید زیر بار آن‌ها می‌رفتیم مجبور شدیم قایق کوچک درست کنیم و با آن‌ها

بجنگیم ولی اگر در مقابل ناوی که آمریکا دارد و هشتاد تا هواپیما روی آن جا می‌گیرد ما می‌توانستیم یک چیزی درست کنیم که صدتا هواپیما روی آن جای می‌گیرد. آمریکا جرأت داشت که وارد خلیج بشود مخصوصاً همین آدم‌هایی که الان هم داریم در آن ناو بودند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: اگر خواستید که چنین ناوی داشته باشید مجبور هستید یک کارخانه عظیمی نیز داشته باشید.

آقای معلمی: به خاطر همین هم می‌گوییم که باید اقتصاد اول رشد کند تا ما بتوانیم مقابله کنیم مثلاً اگر ژاپن بخواهد یک چنین چیزی بسازد می‌تواند ولی ما نمی‌توانیم بسازیم می‌گویند ژاپن یک هواپیمایی ساخته که در آن آهن به کار نرفته و به همین دلیل رادارها نمی‌تواند آن‌ها را ردیابی کنند. ولی ما نمی‌توانیم چنین چیزی بسازیم اما او چون قدرت اقتصادی آن را دارد می‌تواند. این تولیدات، اطلاعات و امکانات و کارخانه و پول می‌خواهد که ما نداریم مجبوریم تولیدات کوچک‌تری که قدرت آن را داریم درست کنیم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی می‌فرمایید خوب است که انسان، بانک‌های بزرگی در سراسر کشور بزند و پول‌ها را جمع کند و حتی به فتوای فقیه ربا هم ندهند تا یک کارخانه مهمی هم بزنیم. آن وقت ناو به آن بزرگی درست کنیم و به جنگ آمریکا برویم؟

آقا معلمی: در نظام آن‌ها، بخش خصوصی این کار را می‌کند اما ما بیاییم و در این موارد دولت این کار را بکند. و یا مثلاً به یک شرکت خارجی اجازه بدهیم که در داخل کشور تولید کند یک سودی او ببرد، یک سودی هم ما ببریم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: مثل هویدا. او هم می‌گفت سرمایه دارها بیایند این جا سرمایه گذاری کنند چون ما نیروی کار ارزان داریم.

آقای معلمی: نه، از اول ما قرارداد می‌بندیم که خودمان ناوها را بخریم با قیمت مشخص، برای او سود می‌کند که کارخانه در این‌جا بزند، چون فقط دنبال سود است، ما با دولت طرف نمی‌شویم بلکه با شرکت‌های خصوصی قرارداد می‌بندیم. البته نه سرمایه‌دارهای اصلی که آمریکا را می‌چرخانند.

در صحبت اولی‌تان که می‌گفتید پول‌های آن‌ها بر یک اساس می‌چرخد، بر عکس است چون آن‌ها دنیاپرست هستند باید هر کدام‌شان بخواهند پول‌شان، پول اول باشد.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: آن‌ها بر یک مبنا کار می‌کنند و می‌خواهند به ما کلک بزنند.

آقای معلمی: اما به خودشان هم کلک می‌زنند، ولی ما اگر دوتا کشور مسلمان بودیم که نمی‌خواستیم به هم‌دیگر کلک بزنیم. پس آن‌ها بین خودشان تنازع دارند ولی ما نداریم.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: این تنازع آن‌ها آمده در دستگاه اقتصادی‌شان یا نیامده؟

آقای معلمی: چرا ولی آن‌ها این‌را به صورت قانونی درآورده‌اند، ولی صحبت این است که ما اگر بتوانیم یک شرکت خصوصی پیدا کنیم که بداند اگر بیاید در ایران سرمایه‌گذاری کند سود زیادی می‌برد حتی ببیند که مثلاً در مقابل ۱۰۰ تا سرمایه‌دار ورشکست می‌شوند حاضر است این کار را بکند ولی اگر بحث اسلامی آن بود می‌گفتیم مثلاً ایران حاضر نیست برود یک جایی پول به دست بیاورد بعد ببیند افغانستان و لبنان با این کارها بدبخت می‌شوند. اسلام به ما این اجازه را نمی‌دهد ولی در رژیم سرمایه‌داری این‌گونه موارد واقع می‌شود و غیر قانونی هم نیست. همین است که باعث شده که ایران، سرّی‌ترین سلاح‌های آمریکا را توانسته گیر بیاورد. دلیل‌اش این است که چون آن‌ها حرص دارند گرچه به ضرر خودشان است ولی باز می‌دهند چون پول می‌گیرند.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی به هر حال می‌گویید اگر الگوی تولید کشور مثل ژاپن بشود،

اخلاق او اسلامی باقی می‌ماند؟

آقای معلمی: آنهایی که این حرف را می‌زنند مدیریت سیاسی آن‌هم نمی‌گویند. بلکه مدیریت اقتصادی آن‌را می‌گویند. ما باید بگوییم که این مدیریت اقتصادی با مدیریت سیاسی و اخلاقی به همدیگر ربط دارد.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: ساختار اقتصاد که نمی‌تواند از ساختار مدیریت جدا باشد.

آقای معلمی: درست است که جدا نیست، یعنی نمی‌توان یک سیستم اقتصادی داشت که در آن مدیریت نباشد ولی این‌که این سیستم اقتصادی حتماً هماهنگ است با این مدیریت و حتماً با این اخلاق رابطه دارد، این یعنی جهت‌دار بودن علوم که این را نمی‌پذیرند. اگر این‌را بپذیرند که معلوم است اگر این تکنیک را خواستند حتماً اخلاق متناسب با آن نیز همراه آن می‌آید.

البته این حرف‌ها یک مقدار در قسمت اول جزوه زده شده که ما باید ارجاع بدهیم به آن‌جا. ولی در این‌جا نیز باید مطلب به گونه‌ای گفته شود که اگر کسی خواست فقط همین قسمت را بخواند چیزی متوجه بشود.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: به هر حال این انسانی که خیلی منظم کار می‌کند روی اخلاق و دینش هم اثر دارد یا ندارد؟

آقای معلمی: اخلاق‌اش اخلاق منظم است که از لحاظ دین اسلام هم خوب است.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: پس حتماً ایمان به آخرت است که کفار این‌قدر منظم کار می‌کنند؟

آقای معلمی: نه، آن‌ها که نمی‌خواهند این حرف را بزنند، ما می‌خواهیم بگوییم که تکنولوژی با اخلاق ربط دارد ولی او می‌گوید نظم ربطی به نظام ارزشی ندارد، او سر ساعت تعطیل می‌کند می‌رود دنبال قهوه خوردن و ما هم سر ساعت تعطیل می‌کنیم می‌رویم مسجد. آن‌جا هم که آن‌ها زندگی می‌کنند و ما

تنبلی می‌کنیم هم می‌گویید کار آن‌ها بد است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پرهیز چقدر است؟ اخلاص چقدر است؟ حقیقت ایمان چقدر است؟ چه کس می‌دهد؟ خدا می‌دهد، همه این‌ها را که جمع‌بندی بکنید در برآیند آخرش ما به هیچ چیز نمی‌شود نسبت به آخر عمل تکیه کرد که آدم بگوید من یک کاری می‌کنم که خدا را مجبور کنم که مرا به بهشت ببرد، هیچ‌کس چنین کاری نمی‌تواند بکند همه باید اظهار عجز و درماندگی بکنند. اثر اجتماعی این اخلاق آن است که نظم نمی‌آورد.

آقای معلمی: چرا، نظم می‌آورد، یعنی اگر نظم باعث شود که بهتر برای خدا کار کنند غیر نظم یعنی تنبلی. یعنی متناسب با حال وهوی هر کاری را انجام دادن، اگر این کار بی‌نظمی را انجام دهد خدا را از دست داده است اگر انسان خودش را مقید بکند که غیر از نماز واجب، نوافل هم حتماً بخواند، این نظم بد است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: می‌شود گفت که این کار عاقبت‌بخیری می‌آورد؟

آقای معلمی: اگر به جای این، برود آدم بکشد، نماز خواندن بهتر است یعنی باید مقایسه بکنید در رده خودش، بگویید که کسی که ربا می‌کند برای گناه بدتر است از این‌که ربا بکند در عمل عبادتی. در گناه انسان علاوه بر ضرر برای خودش دیگران هم به گناه وادار می‌کند ولی در عملی ریایی عبادی این‌گونه نیست.

اخلاق سر جای خودش خوب است، عمل ربا هم بد است چه کسی که قدرت داشته باشد، چه کسی که ضعیف باشد و قدرت نداشته باشد.

آن‌ها می‌گویند، ما در بعد ایمان جلو می‌رویم، حالا اگر ما قدرت اقتصادی داشتیم که هم جنگ با عراق را اداره می‌کردیم و هم کمک می‌کردیم به لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها و افغانی‌ها آیا بد بود؟ پس ما قدرت نداریم. مگر این‌که اثبات کنیم که اگر این قدرت آمد، ایمان بیرون می‌رود، پولداری با ایمان نمی‌سازد.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: پول‌پرستی با ایمان نمی‌سازد. نظم‌پرستی با ایمان نمی‌سازد.

آقای معلمی: ما که پول را نمی‌پرستیم. آن‌ها می‌گویند کارهای اسلامی را منظم می‌کنیم یک مشترکاتی داریم، آن‌ها تولید می‌کنند که پول در بیاورد برای لذت‌جویی بیشتر، ما تولید بیشتر می‌کنیم که پول بیشتر بیرون بیاوریم که عبادت بیشتر کنیم. الان دو کارخانه مهمات‌سازی که یکی از آن‌ها در عراق است و دیگری در ایران. کارگری که آن‌جا کار می‌کند می‌تواند منظم‌تر باشد و کم‌کاری نکند که پول بیشتر به دست بیاورد اما کارگری که در ایران کار می‌کند نیز منظم‌تر است و کم‌کاری نمی‌کند و نیت او این باشد که برای اسلام مفید است.

اگر انسان پول داشته باشد می‌تواند صدتا خانواده را خرجی بدهد و ثواب ببرد ولی کسی که پول نداشته باشد نمی‌تواند این کار را بکند ولی اگر کسی پول داشت ولی ایمان نداشت و با پولش به گناه کشیده شد بد است ولی ما که چنین منظوری نداریم. مگر این که ثابت کنیم که این نحوه پولدارشدن غلط است.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی با این ساختار پول‌دار شدن اشکال دارد. به هر حال یک ساختار متمرکزی هست یا نه؟ و تمرکز هم مبنایش این است که تحرک‌ها بر اساس نفع مادی باشد و نه نفع آخرتی یا نه؟ تا این جایش همراه هستیم یا نه؟

آقای معلمی: آن‌ها کار اقتصادی می‌کنند برای دنیا، ما کار اقتصادی بکنیم برای آخرت

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: مبنای مدیریت و ولایت در آن‌جا پورسانت است، مبنای مدیریت برای ما چیست؟

آقای معلمی: ما در این‌جا پورسانت هم به آدم‌های مان می‌دهیم، اما آدم‌ها را به گونه‌ای تربیت می‌کنیم که این پورسانت را در جاهای صحیح خرج کنند به وسیله آن مسجد بسازند مکه بروند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مدیر آن‌جا با تکبر برخورد می‌کند، مدیر ما هم با تکبر برخورد کند؟
 آقای معلمی: قبلاً عرض کردیم که تکبر ربطی به پول ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر مدیر تکبر نکنند، اطاعت نمی‌کند، چکار کنیم؟
 آقای معلمی: پس امام خمینی تکبر می‌کند که ما حرفشان را گوش می‌دهیم؟ ای کاش همه مدیران ما این‌گونه بودند. اگر بگوییم فقط راه سرپرستی کردن تکبر است که جور در نمی‌آید چه در اقتصاد باشد چه در جای دیگر.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آن‌ها چرا بر این مبنا کار می‌کنند؟
 آقای معلمی: برای این‌که دنیاپرست هستند. اما ما دنیا را برای آخرت می‌خواهیم و خداوند هم قول داده که ما دنیای بهتری را می‌خواهیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: راه آن این است که ولایت را اصل قرار دهیم نه این‌که اقتصاد را اصل قرار دهیم.

آقای معلمی: ولایت اصل است اما بعد می‌گوییم می‌خواهید چه کار کنید؟ ما قدرت اقتصادی‌مان را قوی می‌کنیم....

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر این اصل است، چه گونه استراتژی‌تان را از این جدا می‌کنید؟
 آقای معلمی: مگر ما که می‌گوییم جنگ استراتژی است، معنایش این است که کاری به خدا و پیغمبر نداریم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: معنای جنگ این است که جنگ به طرفداری از یک کسی و روبه‌روی کسی دیگر ایستادن.

آقای معلمی: اقتصاد نیز همین‌طور است یعنی به طرفداری از خدا و برای جنگ با کفار، قدرت اقتصادی‌مان را زیاد کنیم. ما که همه در این مشترکیم که خداپرستی و حق بودن دین اسلام و شیعه جعفری.

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: از همین راه بیاییم:

ما خدا را می‌پرستیم، خدا و اولیاء او هم اصل است آن‌وقت می‌خواهیم استراتژی و شیوه جنگ‌مان با کفار را قرار بدهیم اقتصاد. آن وقت اگر ما بخواهیم با اقتصاد آن‌ها درگیر بشویم آن‌ها کاری به ما ندارند، با ما جنگ نمی‌کنند؟ (چرا) پس یک وقت هم سر اقتصاد دعوا می‌کنیم.

آیا شما می‌خواهید روابط اقتصادی آن‌ها را در دنیا نقض کنید یا نه؟ یا می‌خواهید آن‌را بپذیرید؟

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته